



مدرسان شریف

«مقدمه‌ای بر نظم فارسی: اصطلاحات، اشارات و کنایات»

اصطلاحات نجومی

در این بخش با برخی اصطلاحات پرکاربرد در نظم فارسی آشنا می‌شویم.

آباء سَبِعه / آباء علوی: به هفت سیاره‌ی قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل «آباء سَبِعه» می‌گویند که با تأثیر بر امهات اربعه (آب، باد، خاک و آتش) موجب شکل‌گیری موجودات می‌شوند و بر سرنوشت آدمی اثر می‌گذارند. (← امهات اربعه)

به من نامشفقند آباء علوی چو عیسی زان ابا کردم ز آباء

«فاقانی»

ارتفاع: میزان بلند شدن آفتاب و سایر اجرام فلکی از افق که آن را برای تعیین درجه‌ی طالع به کمک اسطرلاب محاسبه می‌کردند. ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر چرا که طالع وقت آن چنان نمی‌بینم

«مافا»

احتراق: قران سیارات پنجگانه با خورشید

دلیم همچو زهره‌ست در احتراق تنم همچو خورشید اندر سفر

«مسعود سعد»

اسد: نام یکی از بروج دوازده‌گانه که خانه‌ی شمس و معادل مردادماه است. (← بروج دوازده‌گانه، قلب اسد، شیر فلک)

اسطرلاب / اصطرلاب: وسیله‌ای که منجمان از آن برای انواع محاسبات از جمله تعیین ارتفاع آفتاب و سایر اجرام فلکی استفاده می‌نموده‌اند. (نیز ← عنکبوت)

نسخه‌ی طالع و احکام بقا کاصل نداشت هم به کذاب سطرلاب نگر باز دهید

«فاقانی»

علت عاشق ز علت‌ها جداست عشق اصطرلاب اسرار خداست

«مولوی»

افلاک: قدما تعداد افلاک را نه عدد می‌دانستند که به دور کره‌ی زمین می‌چرخند و به ترتیب عبارتند از:

- ۱- فلک قمر یا ماه
- ۲- فلک تیر یا عطارد
- ۳- فلک ناهید یا زهره
- ۴- فلک خورشید یا شمس
- ۵- فلک بهرام یا مریخ
- ۶- فلک برجیس یا مشتری
- ۷- فلک کیوان یا زحل
- ۸- فلک ثوابت یا منطقه‌البروج
- ۹- فلک اطلس یا فلک‌الافلاک.

هر فلک به نام سیاره‌ای که در آن قرار دارد، نامیده می‌شود؛ به جز فلک هشتم که محل ستارگان و صور فلکی ثابت است و فلک نهم که روی آن چیزی نیست.

جامه‌ی عیب تو تنک رشته‌اند زان به تو نه پرده فروهشته‌اند

«نظامی»

زان پی پرواز مرغ دولت او بس بود دانه‌ها کاین نه رواق باستان افشاندند

«فاقانی»

نه چرخ فلک جمله در آن ماه فرو شد کشتی وجودم همه در بحر نهمان شد

«مولوی»



امهات سفلی / امهات اربعه: چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش که مواد اصلی تشکیل‌دهنده‌ی جهان هستند و آباء علوی با تأثیرگذاری بر آن‌ها موالید ثلاث (جمادات، گیاهان و حیوانات) را شکل می‌دهند.

به صد قران، به نزاید یکی نتیجه چو تو ز امتزاج چهار امهات و هفت آبا

«انوری»

ای آن که نتیجه‌ی چهار و هفتی وز هفت و چهار دایم اندر تفتی

«فیاه»

برجیس (اورمزد): ← مشتری

بروج دوازده گانه: فلک هشتم به دوازده قسمت تقسیم می‌شود که به آن‌ها «برج» می‌گویند. هر برج به نام صورت فلکی که در آن قسمت وجود دارد، نامیده می‌شود. خورشید هر ماه از سال را در یکی از این برج‌ها سپری می‌کند. اسامی این برج‌ها به ترتیبی که در زیر می‌آید، با دوازده ماه شمسی مطابق است:

۱- حمل (فروردین) ۲- ثور (اردیبهشت) ۳- جوزا (خرداد) ۴- سرطان (تیر) ۵- اسد (مرداد) ۶- سنبله (شهریور) ۷- میزان (مهر) ۸- عقرب (آبان) ۹- قوس (آذر) ۱۰- جدی (دی) ۱۱- دلو (بهمن) ۱۲- حوت (اسفند).

برای آشنایی با معنای هر برج و مثال آن، به نام برج مورد نظر در همین بخش مراجعه کنید.

بنات‌النحش: هر یک از دو صورت فلکی دب اکبر و دب اصغر از هفت ستاره تشکیل شده است که چهار عدد از آن‌ها را به صورت تخت (نعش) و سه ستاره‌ی دیگر را به شکل دختران (بنات) تصوّر نموده‌اند، دخترانی که بر دوش خود نعشی را حمل می‌کنند. بنات‌النحش در شعر فارسی نماد پراکندگی است.

بفرمود آن صنم تا آن بتی چند بنات‌النحش‌وار از هم پراکنند

«نظامی»

بهرام / مریخ: سیاره‌ی سرخ‌رنگ که در فلک پنجم قرار دارد و نماد جنگاوری و سلحشوری است. بهرام را نحس اصغر نیز می‌دانند.

شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا، نه کیوان نه تیر

«فردوسی»

آن که ز بهرامی او وقت زور گور بود به‌رهی به‌رام گور

«نظامی»

بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن به لعب زهری چنگی و مریخ سلحشورش

«ماظا»

پروین / ثریا: پروین یا ثریا نام صورتی فلکی است که شش ستاره داشته و آن را به صورت خوشه، قطره‌ی اشک یا باران، گردن‌بند و تسبیح و امثال آن تصوّر کرده‌اند. پروین نماد جمعیت - در مقابل بنات‌النحش که نماد پراکندگی بود - و در نزد اعراب نشانه‌ی آمدن باران است.

آن قوم که بودند پراکنده‌تر از نعش گشتند فراهم ز سخای تو چو پروین

«سنایی»

از آن ساعت که دیدم گوشوارش ز چشمانم بیفشانده‌ست پروین (= اشک)

«سعدی»

غزل گفتی و دُر سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

«ماظا»

طلوع پروین در نیمه‌های شب و اندکی پیش از سحر است:

مردمان جمله بختند و شب از نیمه گذشت وان چه در خواب نشد، چشم من و پروین است

«سعدی»

تیر / عطارد: سیاره‌ای که در فلک دوم قرار دارد و نماد دبیری، نویسندگی و دانشوری است. از همین رو او را با صفاتی چون کاتب، منشی و مستوفی فلک یاد کرده‌اند.

تیر، دیوان تو را مستوفی چرخ عمال تو را دیوان است

«انوری»

مرا از اختر دانش چه حاصل که من تاریکم او رخشنده اجزا

«ماقانی»

در بزم بین که چون عطارد دارد سخن و دهان ندارد

«سنایی»



ثری: زمین

کجا سیر وحشی رسد در مَلک
نشاید پرید از ثری تا فلک
«سعدی»

ثریا: خوشه‌ی پروین (← پروین)

ثور: نام یک صورت فلکی در هیئت گاو (ثور) است که در دومین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل اردیبهشت‌ماه است. خوشه‌ی پروین بخشی از ثور را تشکیل می‌دهد. ثور خانه‌ی زهره یعنی جایگاه زهره است.

زهره در ثور و مشتری در قوس
خانه از هر دو گشته چون فردوس
«نظامی»

گاو‌ی‌ست در آسمان و نامش پروین
یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
«فیاض»

جدی: نام صورت فلکی در هیئت بز است که در دهمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل دی‌ماه است. جدی خانه‌ی کیوان است.

ز برج جدی بتابید پیکر کیوان
به شکل شمع فروزنده در میان شمَر
«انوری»

جوزا/ دوپیکر: نام صورت فلکی در هیئت دو پیکر توأمان (دوقلو و به هم چسبیده) است که در سومین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل خردادماه است. جوزا خانه‌ی عطارد (تیر) است. جوزا در ادبیات فارسی گاه نماد جدایی‌ناپذیری نیز می‌باشد.

کوس ماند، به کمان فلک اما عجب آنک
زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند
«فغانی»

کی دیده‌ای دو دوست که جوزا صفت بدند
کایامشان چو نعش یک از یک جدا نکرد
«فغانی»

الحق دو برادر ملک فر
چون جوزا یک‌دل و دو پیکر
«فغانی»

جوزا/ جبار: یکی از صورت‌های فلکی شمالی در هیئت مردی با حمایل (کمر و شمشیر و ترکش) که نباید آن را با جوزا (دوپیکر) اشتباه نمود.

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم
«مافظ»

چهار ارکان / چهار گوهر: عناصر اربعه (← امهات سفلی)

شبه گلّه است چرخ گردان
چار ارکان چار ترک آن دان
«فغانی»

سخن که زاده‌ی خاقانی است دیر زیاد
که آن ز نه فلک آمد، نه از چهار گهر
«فغانی»

چهار حد: شمال، جنوب، مغرب و مشرق

بر قرعه‌ی چار حد کویست
فالی زنم از برای رویست
«نظامی»

حمل: نام صورت فلکی در هیئت بره است که در اولین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل فروردین‌ماه است. حمل خانه‌ی مریخ (بهرام) یعنی حمل جایگاه مریخ (بهرام) است. آفتاب که از برج حوت (اسفندماه) به حمل (فروردین) می‌آید، بهار آغاز می‌شود.

چو آمد به برج حمل آفتاب
جهان گشت با فر و آیین و آب
«فردوسی»

جدی مفتون خوشه‌ی گندم
بره مذبوح خنجر بهرام
«انوری»



حوت: نام صورت فلکی در هیئت ماهی است که در آخرین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل اسفندماه است. حوت خانه‌ی مشتری است.

طالعش حوت و مشتری در حوت زهره با او چو لعل در یاقوت

«نظامی»

خورشید چو از حوت به برج حمل آمد گویند ز سر باز جهان در عمل آمد

«سنایی»

خوشه: ← سنبله

دلو: نام صورت فلکی در هیئت مردی با سطل آب است که در یازدهمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل بهمن‌ماه است. دلو خانه‌ی زحل (کیوان) است.

آفتاب از زوال رسست آخر یوسف از چاه دلو رسست آخر

«فغانی»

دلو کیوان فرو فتاده به چاه ماهی مشتری بجسته ز دام

«انوری»

دویگر: ← جوزا

دور قمری: قدما هر دوره از تاریخ جهان را به یکی از هفت سیاره انتساب داده‌اند. آخرین دوره را دوره‌ی قهری دانسته‌اند و از این رو معادل آخرالزمان به کار رفته است.

تا بداند سعد و نحس بی‌خبر دور توست این دور نه دور قمر

«مولوی»

از چنگ منش اختر بدمهر به در برد آری چه کنم؟ دولت دور قمری بود

«مافظ»

رأس و ذنب: سر و دم؛ دو نقطه‌ی تقاطع فلک حامل و فلک مایل قمر را می‌گویند.

قوس قزحی که از بخاری بر رأس و ذنب کند سواری

«فغانی»

زحل / کیوان: سیاره‌ای است که در فلک هفتم قرار دارد و در میان هفت سیاره دورترین آن‌ها به زمین است، از این رو نماد بلندی و اوج است. همچنین قدما زحل یا کیوان را «نحس اکبر» می‌دانستند.

از شما نحس می‌شوند این قوم تهمت نحس بر زحل منهد

«فغانی»

در زمینم با تو ساکن در محل می‌دوم بر چرخ هفتم چون زحل

«مولوی»

از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده‌اند جز آه اهل فضل، به کیوان نمی‌رسد

«مافظ»

زهره / ناهید: سیاره‌ای درخشان که در فلک سوم قرار دارد و نماد طرب و موسیقی و نوازندگی است. طبق افسانه‌ای قدیمی زهره در حقیقت زنی بوده که هاروت و ماروت به او عشق می‌ورزیدند (← هاروت و ماروت در بخش تلمیحات). زهره را «سعد اصغر» نیز می‌دانستند.

مطرب، به سحرکاری هاروت در سماع خجالت، به روی زهره‌ی زهرا برافکنند

«فغانی»

چنان برکش آواز خنیاگری که ناهید چنگی به رقص آوری

«مافظ»

بگیر طلعت مه‌چهره‌ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است

«مافظ»

سرطان: نام صورت فلکی در هیئت خرچنگ که در چهارمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل تیرماه است. با آمدن خورشید به این برج تابستان آغاز می‌شود. سرطان خانه‌ی قمر است.

ایام به نقصان و تو را کوشش بیشی خورشید به سرطان و تو را پوشش سنجاب؟!

«فغانی»

سعد اصغر: ← زهره

سعد اکبر: ← مشتری

سعدان: دو ستاره‌ی مشتری و زهره (← زهره و مشتری)

سنبله: نام صورت فلکی در هیئت دختری که خوشه‌ی گندم به دست دارد. (به همین خاطر آن را «عدرا» نیز نامیده‌اند) در ششمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل شهریورماه است. سنبله خانه‌ی عطارد است.

ز ادراکش عطارد خوشه‌چین است مگر خود نام خانه خوشه زین است

«نظامی»

سها: نام ستاره‌ای کم‌نور که نماد کوچکی و کم‌نوری است.

وصف بشر نماند چو وصف خدا رسید کان آفتاب نیر و این شعله‌ی سهاست

«مولوی»

سهیل: ستاره‌ای که پس از شعری درخشان‌ترین ستاره محسوب می‌شود و طلوع آن را از سرزمین یمن دانسته‌اند و در ادبیات نماد کم‌پیدایی و غیبت است.

وقت قدرت سهیل را ز یمن به سلام سها فرستادی

«فغانی»

سه سرهنگ: بهرام، کیوان و خورشید بودند که نر، نیرومند، شایسته‌ی سرهنگی و سپهسالاری دانسته می‌شدند.

دورباش قلمش چون به سه سرهنگ رسد از دوم اخترش افسان به خراسان یابم

«فغانی»

شاه اختران: از آن‌جا که در میان تمامی سیارات و ستارگان، خورشید از همه درخشان‌تر است، از او به عنوان پادشاه آسمان، شاه انجم و ... یاد می‌شود.

گر عاشق شاه اختران نیست پس چون دم جان‌فشان زند صبح؟

«فغانی»

شش جهت: بالا، پایین، راست، چپ، جلو و عقب که شش جهت اصلی هستند.

مهندس فلکی راه دیر شش جهتی چنان بیست که ره نیست زیر دیر مفاک

«مافظ»

شعری: درخشان‌ترین ستارگان (کواکب ثابت) که از یمن طلوع می‌کند و به آن «شباهنگ» نیز می‌گویند.

چو یک بهره از تیره شب درگذشت شباهنگ بر چرخ گردان بگشت

«فردوسی»

شعری نظران آسمان ظل کیوان منشان مشتری دل

«فغانی»

صرفه و عوا: نام دو منزل از منازل ماه (منزل = مکان و جایگاه‌هایی است که ماه در آن قرار می‌گیرد).

بی‌صرفه در تنور کن آن زر صرف را کو شعله‌ها به صرفه و عوا برافکنند

«فغانی»

طالع: جزئی از منطقه‌البروج که در افق شرعی باشد و بر دو قسم است: اگر به ولادت فردی مربوط باشد آن را «طالع مولود» یا «مانع سخت» گویند و اگر نه، طالع وقت است که برای انجام دادن کارها به آن رجوع می‌کنند. (در گذشته وقتی می‌خواستند کاری را شروع کنند، حتماً طالع وقت را نگاه می‌کردند و بعد شروع به انجام کاری می‌کردند).

طالع بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟

«مافظ»

ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر چرا که طالع وقت آن چنان نمی‌بینم

«مافظ»

عطارد: ← تیر

عقرب: نام صورت فلکی در هیئت عقرب که در هشتمین برج از بروج دوازده‌گانه قرار دارد و معادل آبان‌ماه است.

سرد است سخت، سنبله‌ی رز به خرمن آر تا سستی‌ای، به عقرب سرما برافکنند

«فغانی»

(در بیت فوق سرما به عقرب تشبیه شده و همچنین به سردی هوای پاییزی در آبان‌ماه نیز اشاره دارد).



+ **نکات مهم:** دل... بر گرفت: ناامید شد، مرگ او را حتمی دانست. براند: اسب را راند. / مصراع دوّم کنایه از پایان عمر است. / هژبر: شیر نر، استعاره از رستم است. / به سیری رسیدن از: بیزار شدن از چیزی

معنی ابیات: هومان دلیر به سهراب گفت: ای جوان، گویی از جانت سیر شده‌ای، شیری چون رستم را که به دام انداخته بودی، رها کردی و کار خامی انجام دادی؛ این را گفت و دانست که باید از جان او (زنده ماندن سهراب) دل بکند، از او دور شد در حالی که از کار او شگفت‌زده بود.

۲۷۷- خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز یابد روان

+ **نکات مهم:** خرامان: آهسته و با غرور راه رفتن / چنان چون: همچنان که / شده: مرده شدن به معنی از دنیا رفتن. **معنی بیت:** رستم به سوی آب رفت همچون مرده‌ای که جان تازه‌ای یافته باشد.

۲۷۸- همی ماند رستم از او در شگفت ز پیکارش اندازه‌ها برگرفت

+ **نکات مهم:** ز پیکارش اندازه‌ها برگرفت: جنگ او را سنجید، تخمین کرد، به اصطلاح امروز ارزیابی کرد.

۱۵- زخمی شدن سهراب به دست رستم

روز بعد که رستم و سهراب به آوردگاه آمدند، رستم به سختی سهراب را بر زمین زد و با تیغ تیز سینه او را پاره کرد. سهراب لب به آه و ناله گشود و گفت که به زودی پدرم، رستم انتقام مرا از تو خواهد ستاند. رستم که این سخن را شنید، بر آشوفت و از سهراب نشانه‌ای برای ادعایش خواست. سهراب مهره‌ای که یادگار پدرش بود به رستم نشان داد. رستم پریشان و پشیمان، در غم کرده‌ی خویش خون گریست.

۲۷۹- چو سهراب شیراوژن او را بدید ز باد جوانی دلش بردمید

+ **نکات مهم:** شیراوژن: شیرافکن / معنی مصراع دوم: از غرور جوانی به هیجان آمد جوشید و خروشید / بردمیدن: جوشیدن و خروشیدن، شعله‌ور شدن.

۲۸۰- خم آورد پشت دلیر جوان زمانه بیامد نبودش توان

+ **نکات مهم:** زمانه: مرگ، اجل

معنی بیت: پشت و کمر سهراب دلیر را خم کرد، چرا که اجلش فرا رسیده بود و توان مقاومت نداشت و نتوانست کاری کند.

۲۸۱- هر آنکه که تشنه شده‌ستی به خون بیالودی آن خنجر آبگون

۲۸۲- زمانه به خون تو تشنه شود بر اندام تو موی دشنه شود

+ **نکات مهم:** تشنه شده‌ستی: تشنه می‌شد. / خنجر آبگون: خنجر آب مانند، براق و تیز / بیالودی: می‌آلود / هر آنکه: هر لحظه، هر زمان / دشنه - تشنه: جناس ناقص / به خون تشنه شدن: کنایه از شقاوت، انتقام گرفتن.

معنی بیت: هرگاه رستم به خون تشنه می‌شد، خنجر بسیار تیزش را به خون می‌آلود و از دشمنان بسیاری را می‌کشت. پس انتقام مرا هم از تو خواهد گرفت و چنان ترسی تو را خواهد گرفت که موی‌های تنت سیخ سیخ شود.

۲۸۳- بخواهد هم از تو پدر کین من چو بیند که خاک است بالین من

+ **نکات مهم:** خاک است بالین من: من کشته شده‌ام (بستر من خاک است). / کین: انتقام.

معنی بیت: سهراب رو به رستم می‌گوید: «اگر پدرم بفهمد که من کشته شده‌ام، انتقام مرا از تو خواهد گرفت.»

۲۸۴- از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟ چنین رفت و این بودنی کار بود

+ **نکات مهم:** خویشتن کشتن: خود را کشتن، کنایه از شیون و گریه و بی‌تابی سخت / سود - بود: جناس ناقص / بودنی کار بود: آنچه باید بشود، شد (تقدیر). **معنی بیت:** (سهراب به رستم می‌گوید) این چنین مویه و زاری چه سودی دارد وقتی تقدیر این‌گونه مقدر کرده باشد.

۲۸۵- گمان‌شان چنان بُد که او کشته شد سر نامداران همه گشته شد

معنی بیت: گمان همه این بود که رستم کشته شده و (از این فکر) همه نامداران سرگشته و متحیر بودند.

۲۸۶- اگر کشته شد رستم از چنگ او ز ایران که یارد شدن تنگ او؟

+ **نکات مهم:** از چنگ او: به دست او / یارد شدن تنگ او: می‌تواند نزد او برود. / یارد: توانستن / چنگ - تنگ: جناس ناقص.

معنی بیت: اگر رستم به دست سهراب کشته شده باشد، چه کسی از سپاه ایران می‌تواند با او مقابله کند؟

۲۸۷- به انبوه زخمی بیاید زدن بر این رزمگه بر نشاید بُدن

+ **نکات مهم:** به انبوه: دسته جمعی / نشاید بُدن: ماندن صلاح نیست. / زخم: ضربه / رزمگه: میدان جنگ / انبوه: گروهی و همگانی / نبرد انبوه: نبردی را گویند که در آن دو سپاه در هم می‌افتند؛ این شیوه بر خلاف نبرد تن به تن است.

معنی بیت: در صورت کشته شدن رستم باید با حمله دسته‌جمعی به لشکر توران ضربتی بزنیم چراکه بر این رزمگاه ماندن به صلاح نیست.

کلمه مثال ۳۹: تکیه‌ی این بیت بر چیست؟

(سراسری ۹۵)

«زمانه نیشسته دگرگونه داشت / چنان کو گذارد ببايد گذاشت»

(۱) از اختیار خود درگذشتن (۲) سر تسلیم پیش آوردن (۳) به پیشباز حوادث رفتن (۴) با توکل زانوی اشتر بستن

پاسخ: گزینه «۲» تسلیم شدن در برابر قضا و قدر و به عبارت دیگر تقدیرباوری از مباحث مهم متون ادب فارسی و یکی از پایه‌های اندیشه در آثار حماسی است که در شاهنامه جلوه‌های متنوعی دارد و در اصطلاحاتی چون زمانه، روزگار و بخت به شکل گسترده‌ای تجلی یافته است. مفهوم تقدیر با کلماتی چون نیشسته، بودنی (بُوش)، سرنوشت، خواست یزدان و قضا در شاهنامه بیان می‌شود. در بیت مورد سؤال، تأکید بر آن است که اگر روزگار به هر ترتیب سرنوشت را مقدر داشت، باید بدان تن درداد.

۱۶- نوشدارو برای سهراب

رستم که می‌بیند حال سهراب وخیم است رو به گودرز می‌گوید: به نزد کی کاووس برو و بگو اگر از خدمت‌هایی که من کرده‌ام چیزی به یاد دارد، با من همکاری کند و آن نوشدارویی که در گنجینه دارد، برای سهراب بفرستد. کی کاووس به همین دلیل با خود می‌اندیشد اگر سهراب زنده بماند و با پدر همراه شود، قدرتش بر قدرت سپاه ایران افزون می‌شود و ممکن است او را از تخت شاهی پایین بکشند، نوشدارو برای رستم نمی‌فرستد. گودرز می‌آید و آن‌چه را بین او و کی کاووس گذشته است، برای رستم باز می‌گوید که خلق شاه خوش نیست و به نزد او باید بروی. رستم قصد رفتن می‌کند که ناگاه خبر مرگ پسرش را به او می‌دهند. بسیار غمگین می‌شود، جامه می‌درد و ناله می‌کند. به گودرز فرمان می‌دهد که نزد سپاه توران رود و با آنان به گرمی برخورد کند و هیچ آسیبی به آن‌ها نرساند. سپس خود، سهراب را به زابل نزد زال و خاندان می‌برد. وی را در گوری بسیار محکم می‌گذارند و زابلیان در غم وی خون می‌گیرند.

۲۸۸- گرت هیچ یاد است کردار من / یکی رنجه کن دل به تیمار من

۲۸۹- از آن نوشدارو که در گنج توست / کجا خستگان را کند تندرست

نکات مهم: نوشدارو: به عقیده قدما، دارویی که زخم‌های سخت را با آن می‌توانستند علاج کنند و مریض مشرف به مرگ را نجات دهند. نوش از آن + اوش می‌آید به معنی بی‌مرگ. از این رو نوشدارو، داروی بی‌مرگی بوده است. / کجا: که / خستگان: مجروحان / نوشدارو: همچنین امیر صمدیان در فرهنگنامه شاهنامه در صفحه ۶۵۳ می‌گوید: «تربیاق و معجون و داروی هر بیماری، پادزهر، دارویی که مریض و مجروح را از مرگ نجات می‌دهد، در واقع نوشدارو از (نوش = آن اوش که «آن» نشانه نفی + «اوش» به معنی مرگ است) روی هم رفته نامرگی + دارو؛ بنابراین نوش دارو به اعتقاد قدما داروی بی‌مرگی و داروی دوردارنده‌ی مرگ بوده است.»

معنی بیت: اگر کارها و خدمت‌های مرا به یاد داری، دل را به توجهی در کار من معطوف دار (کمی دلت را متوجه کارهای من کن).

۲۹۰- اگر یک زمان زو به من بد رسد / نسازیم پاداش او جز به بد

معنی بیت: اگر رستم زمانی به ما بدی کند، ما نیز او را به جزای کار بدش می‌رسانیم.

۲۹۱- بدو گفت خوی بد شهریار / درختی است جنگی همیشه بیبار

نکات مهم: جنگی: جنگجو، مبارز اهل نزاع / بیبار: میوه‌دار. / مصرع دوم: تشبیه آشکار است.

معنی بیت: خوی ستیزه‌جوی پادشاه (کاووس) مانند درخت است که همیشه سرسبز و شکفته است و هر دم باری از بدی و خشم برمی‌آورد و ثمر آن ستیزه‌جویی و پرخاشگری است.

۲۹۲- بدین کار پوزش چه پیش آورم / که دل شان به گفتار خویش آورم

نکات مهم: دلشان به گفتار خویش آوردن: ایشان را متقاعد کردن. / واج‌آرایی در حرف (ش).

۲۹۳- همی آرزوگاه شهر آمدش / یکی تنگ تابوت پهر آمدش

نکات مهم: گاه: در معنی تخت کشور (شهر=کشور)؛ مراد تخت پادشاهی است. / شهر: کشور.

معنی بیت: آرزوی رسیدن به تخت فرمانروایی بود، اما بهره‌اش تابوت تنگ شد.

۲۹۴- بر آتش نهادند و برخاست غو / همی گفت زار، ای خداوند نو

۲۹۵- دریغ آن رخ و بُرز بالای تو / دریغ آن همه مردی و رای تو

۲۹۶- دریغ آن غم و حسرت جان گسل / ز مادر جدا وز پدر داغ دل

نکات مهم: غو: خروش و فریاد / خداوند نو: پادشاه نو = (سهراب) / برز بالا: بالای برز، قامت بلند / جان گسل: گسلنده جان، کشنده / داغ دل: آن‌که در دلش غمی هست، دل‌شکسته. «وز پدر داغ دل»: سهراب که از پدرش داغ به دل دارد.

معنی سه بیت: پرده‌سرای او بر آتش نهادند و خروش و فریاد [از سپاهیان] برخاست، با ناله و زاری می‌گفتند: «ای خداوند نو»، دریغ و افسوس بر آن چهره و بالای تو و افسوس بر آن دلیری و رأی تو و دریغ و افسوس بر آن غم و حسرت کشنده که از مادر غم جدایی در دل دارد و از پدر داغ بر دل.



۲۹۷- زبان بزرگان پر از پند بود / تهمتن ز درد از در بند بود

+ نکات مهم: از در بند: سزاوار زنجیر و ریسمان بود. / پند - بند: جناس ناقص.

معنی بیت: بزرگان بسیار به رستم پند و اندرز می‌دادند اما او از درد چنان بی‌تابی می‌کرد که می‌بایست او را به بند کشید.

۲۹۸- اگر هست از این چرخ را آگهی / همانا که گشته است مغزش تهی

۲۹۹- چنان دان کز این گردش آگاه نیست / ز چرخ برین بگذری راه نیست

+ نکات مهم: بیت صنعت تشخیص دارد.

معنی بیت: اگر فلک از این رویدادها اطلاعی دارد و دست اندر کار است، تهی مغز و نادان است. کاری بی‌خردانه می‌کند، اما بدان که بی‌اطلاع است و نباید با او چون و چرا کرد. گردش فلک سبب حوادث می‌شود، اما او خود از کارش آگاه نیست.

۳۰۰- نیاری همان رفته را باز جای / روانش کهن شد به دیگرسرای

+ نکات مهم: نیاری همان رفته را باز جای: همان رفته را باز جای نیار؛ باز: به سوی، همانا نمی‌توانی مرده را به جای خود آوری: نمی‌توانی زنده‌اش کنی. / روانش کهن شد به دیگرسرای: روانش در آن جهان مقیم شد. / کهن شدن: زمان درازی بر چیزی گذشتن / رفته: مرده.

معنی بیت: کاووس برای دلداری رستم در غم فقدان فرزند این‌گونه می‌گوید: «مرده را نمی‌توانی زنده کنی و روان او در جهان دیگر مقیم شده است».

۳۰۱- کمندی به فتراک بر بست شست / یکی تیغ هندی گرفته به دست

+ نکات مهم: فتراک: دوالی که از زین اسب آویزند برای بستن چیزی. به ریسمان یا تسمه‌ای اطلاق می‌شود که بر کنار زین می‌آویختند و با آن برخی از وسایل خود را حمل می‌کردند. / تیغ هندی: هند به داشتن شمشیرهای آبدار و پولادین زبانزد است، شمشیر هندی مثل اعلائی تیغ محسوب می‌شود و در شاهنامه‌ی تیغ هندی شمشیر برتر و بُراتر است.

کله مثال ۴۰: شست در بیت زیر به چه معناست؟

کمندی به فتراک بر بست شست / یکی تیغ هندی گرفته به دست

(۱) عدد شصت (۲) شست خم (۳) شست دست (۴) شستن و رویدن

پاسخ: گزینه «۲» شست: ظاهراً صفت برای کمند و به معنی شست خم یا شصت بازی است (باز: واحد طول برابر اندازه‌ی سرانگشتان تا آرنج، یا اندازه‌ی گشادگی دو دست چون از هم بکشایند).

۳۰۲- نشانی شد این در میان مهان / نزاید چنو مادر اندر جهان

+ نکات مهم: مهان و جهان: جناس اختلافی.

معنی بیت: در میان بزرگان مشهور و زبانزد شد و مادر در جهان چنین (دلوری) نزاییده است.

۳۰۳- یکی دخمه کردش ز سم ستور / جهانی ز زاری همی کرد کور

+ نکات مهم: جهانی: مجازاً مردم جهان / مصراع دوم: کنایه از نهایت گریه و زاری است. / دکتر کزازی می‌گویند: رستم دخمه‌ای از سم ستور برای سهراب می‌سازد؛ زیرا نمی‌خواست است که برای او دخمه‌ای زرین پدید آورد، چراکه دخمه زرین برپای نخواهد ماند و دزدان و یغماگران آن را به تاراج خواهند داد، پس دخمه‌ای ساده و بی‌پیرایه برای او می‌سازد. اما منظور از «سم ستور» و ارتباط آن با دخمه‌ای ساده و بی‌فروغ شاید دخمه‌ای چنبریه و گرد بوده است.

۳۰۴- چنین است و رازش نیاید پدید / نیایی به خیره چه جویی کلید؟

+ نکات مهم: رازش: راز جهان / کلید: چاره، دستاویز، امکان

معنی بیت: کار جهان چنین است رازش آشکار نمی‌شود و تو نیز رازش را نمی‌یابی، چرا بیهوده کلید می‌جویی.

کله مثال ۴۱: مفهوم بیت زیر در کدام گزینه آمده است؟

(سراسری ۹۶)

«بدو گفت اگر بیم دارد دلم / نخواهم که باشد، از او بگسلم»

(۱) ترس آدمی را از یارانش جدا می‌کند. / تهدید هرگز مرا از یارانم جدا نمی‌کند.

(۳) من از دل ترسان روی گردانم. / تمایلات قلبی نباید سبب جدایی از دیگران شود.

پاسخ: گزینه «۳» نکته اساسی در فهم معنای بیت و روابط اجزای جمله از نظر نحوی و نهایتاً رسیدن به پاسخ صحیح، توجه به این نکته است که در متون کهن نظم و نثر، گاهی برای ارجاع به غیر انسان نیز از ضمیر شخصی «او» استفاده می‌کرده‌اند، چنان‌که در این بیت برای ارجاع به واژه «دل» ضمیر «او» به کار رفته است. بر این اساس معنای بیت چنین است: «به او گفت اگر دل من بترسد، اساساً نمی‌خواهم که وجود داشته باشد، لذا از آن جدا می‌شوم.»

(دکتری ۱۴۰۰)

کلمه مثال ۴۲: بیت‌های زیر در سرگذشت کدام پادشاه شاهنامه آمده است؟

«ز هر پیشه‌ای انجمن کرد مرد بدین اندرون پنجه‌ی نیز خورد
گروهی که آتوربان خوانیش به رسم پرستندگان دانیش
صافی برکشیدند و بنشانند همی نام، تیشتریان خواندند
بسودی سه دیگر گره را شناس کجا نیست از کس برایشان سپاس
چهارم که خوانند اهتوخشی هم از دست‌ورزان با سرکشی»

(۱) جمشید (۲) فریدون (۳) کیخسرو (۴) طهمورث

پاسخ: گزینه «۱» پس از مرگ کیومرث نوبت به پادشاهی فرزندش جمشید می‌رسد و او بر تخت سلطنت می‌نشیند. ابتدا به ساختن ابزار جنگی پرداخت و به وسیله فرآیندی اش آهن را نرم کرده و از آن کلاه‌خود و زره و آهن ساخت. سپس شمشیر و پوششی برای اسبها ساخت و پنجاه سال را صرف انجام این کارها کرد. جمشید آدمیان را به چهار بخش تقسیم کرد، گروه اول کاتوزیان که کارشان پرستش بود؛ به آن‌ها عنوان روحانی داد و جایگاهشان را کوه تعیین کرد تا همیشه در حال پرستش و زاری به درگاه خداوند باشند. گروه دوم نیساریان نامیده شدند، کسانی که جنگاوران و دلیرمردان بودند؛ آن‌ها را عنوان لشکری و سپاهی داد و به نگهداری تخت شاهی و ایمن‌سازی کشور گماشت و از آن‌ها خواست که برپا دارنده آیین مردی و پهلوانی باشند. گروه سوم کشاورزان نامیده شدند، کسانی که اهل کشت و زرع بودند و نان را از کشته خویش می‌خوردند. گروه چهارم اهتوخشی یا صنعتگران نامیده شدند که به کارهای صنعتی و ساختن لوازم ضروری مشغول بودند. جمشید برای هر یک از این طبقات پایگاه، مرتبه و وظایف خاص در نظر گرفت.

(دکتری ۱۴۰۰)

کلمه مثال ۴۳: در مصرع اول بیت زیر، چه ویژگی مثبتی برای قهرمان ذکر شده است؟

«نه کندآوری گیرد از تاج و گنج / نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج»

(۱) همراهی قدرت و ثروت با غرور و شجاعت
(۲) دلیری و شجاعت در عین داشتن قدرت و ثروت
(۳) پهلوانی و دلآوری به‌واسطه دوری از قدرت و ثروت
(۴) مبتلا نشدن به تکبر و غرور با وجود داشتن قدرت و ثروت

پاسخ: گزینه «۴» معنی بیت: به خاطر داشتن قدرت و ثروت به تکبر و غرور دچار نشد و از جنگ و درد نمی‌ترسید. با توجه به معنی بیت جواب گزینه (۴) است.

(دکتری ۱۴۰۰)

کلمه مثال ۴۴: در شاهنامه، بیت زیر از زبان کدام شخصیت بیان شده است؟

«هنر نزد ایرانیان است و بس / ندارند گرج ژبان را به کس»

(۱) سیاوش خطاب به گرسیوز
(۲) انوشیروان خطاب به امپراطور روم
(۳) رستم فرخزاد خطاب به سعد بن ابی وقاص
(۴) بهرام گور در نامه‌اش خطاب به شنگل پادشاه هند

پاسخ: گزینه «۴» این بیت در نامه بهرام‌گور خطاب به شنگل پادشاه هند نوشته شده است.

(سراسری ۱۴۰۰)

کلمه مثال ۴۵: در بیت زیر، کدام اوصاف از جلوه‌های زیبایی ظاهری رودابه آمده است؟

«ز سر تا به پایش گل است و سمن / به سرو سهی بر سهیل یمن»

(۱) لطافت و عطرآگینی، سپید پیکری، راستی و استواری قامت، چهره زیبا و درخشان
(۲) خوشبو و معطر بودن، لطیف بودن، راستی و استواری قامت، چشمان زیبا
(۳) لطیف و خوشبو بودن، سپیدی تن، راستی و استواری قامت، چشمان نافذ
(۴) سرخ و سپیدی صورت، راستی و استواری قامت، چهره و چشمان زیبا

پاسخ: گزینه «۱» گل و سمن دلالت بر لطافت و خوشبویی و سپیدی (چون سمن سپیدرنگ است) دارد. سرو سهی دلالت بر راست‌قامتی داشته و سهیل یمن به صورت زیبا اشاره می‌کند. در گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) اشاره به چشم شده درحالی که در بیت، سهیل یمن اشاره به چهره دارد نه چشم.

(سراسری ۱۴۰۰)

کلمه مثال ۴۶: مفهوم بیت زیر در کدام گزینه آمده است؟

«بفرمودشان تا جیبره شدند / هژبر ژبان را پذیره شدند»

(۱) برخلاف فرمان شاه، به استقبال پهلوان تنومند رفتند.
(۲) با نواختن طبل بزرگ، از قهرمان شجاع استقبال کردند.
(۳) برای استقبال از پهلوان قوی‌هیکل و قدرتمند، همه را گرد آوردند.
(۴) چنان از آن پهلوان شجاع، پذیرایی کردند که همه شگفت‌زده شدند.

پاسخ: گزینه «۳» جیبره شدن یا چپیره شدن یعنی آمادگی و گرد آمدن مردم به‌جهت شغلی و کاری. هژبر ژبان هم به معنای پهلوان قدرتمند است. بنابراین بفرمود تا آماده شدند و گرد آمدند برای استقبال از پهلوان.



با توجه به ابیات زیر، به مثال‌های ۴۷ و ۴۸ پاسخ دهید.

از آن شاد شد شهریار جهان	پری‌چهره را بچه بُد در نهان
بکین پس داد دل را نویسد	از آن خوبرخ شد دلش پر امید
یکی دختر آمد ز ماه آفرید	چو هنگامه زادن آمد پدید
برآمد به نام و بزرگی تنش	جهانی گرفتند پروردنش
چو پروین شدش روی چون مشک موی	چو برجست و آمدش هنگام شوی
بدو داد و چندی برآمد درنگ	نیا نامزد کرد شویش پشنگ
چگونه؟ سزوار تخت و کلاه	یکی پرور زاد آن هنرمند ماه

کج مثال ۴۷: منظور از «پور» که در بیت هفتم به تولد او اشاره شده است، کیست؟

(دکتری ۱۴۰۲)

(۴) نودر

(۳) منوچهر

(۲) فرود

(۱) کیخسرو

پاسخ: گزینه «۳» ابیات انتخابی از بخش مربوط به ایرج فرزند فریدون و باردار بودن همسر وی انتخاب شده است. در شاهنامه منوچهر فرزند ایرج و نوه فریدون است.

کج مثال ۴۸: این بخش از داستان براساس کدام شگرد روایی، نقل شده است؟

(دکتری ۱۴۰۲)

(۴) دیرنگی روایی

(۳) کانونی‌سازی

(۲) شتاب منفی

(۱) شتاب مثبت

پاسخ: گزینه «۱» انواع شتاب در روایت:

شتاب صفر: نویسنده سعی دارد رویداد روایی درونی داستان را با واقعیت زمانی بیرونی منطبق کند.
شتاب منفی: سرعت روایت از سرعت واقعیت بیرونی کمتر است. (مثل اسلوموشن فیلم‌ها)
شتاب مثبت: سرعت روایت از خود زمان واقعی بیشتر است.
در این بخش نیز زمان حاملگی همسر ایرج سریع ذکر شده است، پس شتاب مثبت است.

داستان رستم و اسفندیار

مقدمه

در این مقدمه فردوسی پس از گزارشی کوتاه از ناتوانی مالی خود برای شادخواری در فصل بهار، شب تیره و پر باد و باران بهاری را ترسیم و توصیف می‌کند که در آن بلبل، بیدار و مضطرب است و گل نیز از بارش باران و وزش باد به این سو و آن سو می‌رود. این فضای بیم‌زده و نگران‌کننده که با زاری و غرش ابر و دژم بودن نرگس و مویه بلبل نیز همراه است، به خوبی محتوای اندوه‌خیز و تشویش‌آمیز داستان را نشان می‌دهد و در پایان آن نیز چنان‌که ویژگی برخی خطبه‌های روایات مهم شاهنامه است خواننده یا شنونده با سرانجام داستان یعنی کشته‌شدن اسفندیار آگاه می‌شود.

۳۰۵ - هوا پر خروش و زمین پر ز جوش خنک آن که دل شاد دارد، به نوش

+ نکات مهم: هوا: آسمان / هوا پر خروش:..... از آسمان صدای رعد شنیده می‌شود. جوش: جوشیدن، کنایه از رویش گیاهان که از ویژگی‌های بهار است. / نوش: نوشیدن، در این‌جا کنایه از می نوشیدن / خنک آن که دل شاد دارد به نوش: خوشا به حال کسی که با خوردن شراب دلش را شاد می‌دارد. / جوش - نوش: جناس ناقص / خروش: می‌توان آن را هم هنگامی مرغان خوشخوان دانست و هم غرش تندر.

۳۰۶ - چو از ابر بینم همی باد و نم ندانم که نرگس چرا شد دژم

+ نکات مهم: باد: استعاره از آه / نم: باران در عین حال استعاره از اشک / دژم: افسرده و غمگین / گل نرگس: دژم خواندن نرگس می‌تواند به یکی از این دلایل یا همه‌ی آن‌ها باشد. الف) نرگس چون در سنت ادبی استعاره از چشم است به بیماری و خماری موصوف است و «دژم» بودن آن شاید ناظر بر این ویژگی باشد. ب) نرگس گل زمستانی است و فصل بهار - که در این مقدمه توصیف می‌کند - زمان پایان زندگی اوست و از این روی غمگین و خشمگین (دژم) است. ج) نوعی از گل نرگس زردرنگ است و شاید به سبب این زردی و نزاری دژم دانسته شده است. د) ساقه‌ی نرگس در محل پیوستن به گل خمیده است، لذا شکل خمیده و سر به‌زیر آن نیز می‌تواند دلیل اندوهناک خواننده شدنش باشد.

معنی بیت: اگر ابر عاشق باشد و باد و باران آن همچون آه و اشک دلداگان است؛ پس چرا نرگس مانند عشاق آزرده و غمین است؟

۳۰۷ - بدرَد همی باد، پیراهنش درفشان شود آتش اندر تنش

+ نکات مهم: درفشان: تابان، درخشان / پیراهن ابر: مرجع ضمیر (ش) به ابر برمی‌گردد. آتش: استعاره از برق و آذرخش که از دل ابر می‌درخشد. شاعر «ابر» را به انسانی تشبیه کرده است که «باد» پیراهن او را می‌درد و آذرخش همچون «آتش» عشق‌ورزی از درون دلش پدیدار می‌شود.

رستم و اسفندیار

این داستان از زیباترین روایات شاهنامه است و شاید بتوان به جرئت آن را بهترین داستان شاهنامه دانست. مضمون اصلی داستان و عصاره‌ی همه تحلیل‌های آن برخورد دو اندیشه، باور و جهان‌بینی متضاد است؛ یکی، اعتقاد یا بینش اسفندیار درباره‌ی ضرورت فرمانبرداری از پادشاه و دفاع از نظام شهریاری؛ هر چند که خلاف حق و آزادی باشد و دیگری، باور رستم در باب لزوم حفظ حیثیت پهلوانی و شرافت آزادی انسان است ولو موجب سرکشی از فرمان پادشاه و منت‌هی به نبرد با نماینده یا پهلوان او شود. در کنار این «برخورد اندیشه‌ها» از و حرص گشتاسپ و قدرت‌طلبی اسفندیار نیز در ایجاد نبرد و وقوع فاجعه مؤثر است. گشتاسپ که دوستدار تاج و تخت خویش است و نمی‌خواهد آن را به فرزند بسپارد، با سوءاستفاده از منش پسر - که اطاعت از فرمان شاه است - و آگاهی از سرنوشت او که در سیستان کشته خواهد شد، اسفندیار را به دنبال کار محالی می‌فرستد که منجر به مرگ اوست و جالب‌تر و عجیب‌تر این که اسفندیار از این نیت نهانی پدر آگاه است (تو را نیست دستان و رستم به کار / همی راه جویی به اسفندیار). اسفندیار هم از حرص قدرت به دور نیست و چون برای نشستن زود هنگام بر تخت پدر شتاب می‌ورزد؛ شرط گشتاسپ را برای این کار که بستن دست رستم و نادیده‌گرفتن ارج و احترام جهان پهلوان است با وجود آگاهی از پایگاه و پیشینه خدماتی رستم، می‌پذیرد. اگر در درون اسفندیار حُبّ شاهی و آرزوی مقام نبود به سادگی می‌توانست شرط پدر را نپذیرد و هم از مواجهه با رستم دوری گزیند و هم از افسر و گاه شاهی تا مرگ گشتاسپ چند صباحی دور بماند.

۳۰۸- جهان از بدان پاک بی‌خو کنی / بکوشی و آرایش نو کنی

+ نکات مهم: پاک: کاملاً به طور کامل، قید / خو: علف هرز، بی‌خو کردن: پاک و تمیز کردن / بی‌خو کردن جهان: به معنای پاک کردن دنیا از وجود افراد کزآیین و بدسگال است. / آرایش نو کنی: سامان و نظامی تازه بدهی.

۳۰۹- ورا در جهان هوش بر دست کیست؟ / کزان درد ما را ببايد گریست

+ نکات مهم: هوش: مرگ / ورا: او را.

۳۱۰- غمی‌شد، ز گفتار او مادرش / همه پرنیان خار شد بر برش

+ نکات مهم: غمی: غمگین / همه: تماماً / پرنیان: پارچه‌ای ابریشمی با نقش و نگار؛ در نهایت لطافت است. / خار شدن پرنیان در تن کسی: کنایه از ناراحت شدن اوست.

۳۱۱- بخواند آن زمان شاه جاماسب را / همان فال‌گویان لهراسب را

+ نکات مهم: شاه: گشتاسپ / همان: نیز / جاماسب: وزیر گشتاسپ / فال‌گویان: ستاره‌شماران، کسانی که از احوال و حرکات ستارگان آینده را پیش‌گویی می‌کردند. / فال‌گویان لهراسب: فال‌گویانی که از زمان لهراسب باقی مانده بودند. گوشه‌نشینی و اعتکاف را برگزید. / لهراسب: پدر گشتاسپ و جانشین کیخسرو، وی صد و بیست سال پادشاهی کرد و آنگاه سلطنت را به پسر خود گشتاسپ واگذاشت و خود گوشه‌نشین و معتکف شد و سرانجام در حمله دوم ارجاسپ تورانی به ایران، به‌دست او کشته شد.

۳۱۲- همی گفت: «بد روز و بد اخترم / بد آید، زدانش، همی بر سرم»

+ نکات مهم: بدروز: تیره‌روز، بدبخت / بد اختر: بدبخت

۳۱۳- مرا کاشکی پیش فرخ زریبر / زمانه فکندی، به چنگال شیرا

+ نکات مهم: فرخ: آن که چهره‌ی زیبا و دل‌پذیر دارد و مردم به دیدن او شاد می‌شوند. / مبارک: خجسته / فرخ زریبر: زریبر فرخ: زریبر برادر گشتاسپ عمومی اسفندیار، زریبر در جنگ با تورانیان به دست بیدرفش کشته شد. اسفندیار و بستور (پسر زریبر) انتقام خون وی را گرفتند و بیدرفش را کشتند. این واژه در اوستایی به معنی زرین‌بر و جوشن است.

معنی بیت: ای کاش روزگار مرا پیش از زریبر به چنگال شیر می‌انداخت و می‌کشت.

۳۱۴- و گر خود نکشتی پدر ممررا / نگشتی به جاماسب بد اختر

معنی بیت: اصلاً اگر پدرم مرا به وجود نمی‌آورد من که جاماسب هستم، جاماسب بداقبال و بدبخت نمی‌شدم.

۳۱۵- چو اسفندیاری که از چنگ اوی / بدرد دل شیر از آهنگ اوی

+ نکات مهم: آهنگ: قصد و عزم، پیکار و ستیزه

معنی بیت: همانند اسفندیاری که از قدرت بازوی او دل شیر از ترس حمله‌ی او پاره می‌شود.

کج مثال ۴۹: «ی» در انتهای اسفندیاری مفید کدام معنی است؟

چو اسفندیاری که از چنگ اوی / بدرد دل شیر از آهنگ اوی

(۴) معرفه

(۳) نکره

(۲) تحقیر

(۱) تحبیب

پاسخ: گزینه «۱» اسفندیار، خود، معرفه است و نیازی به یاء نیست. اصولاً در این بیت «ی» مفید معنای معرفه / نکره بودن نیست؛ در نتیجه گزینه‌های (۳) و (۴) رد می‌شوند. گزینه (۲) از آن رو نادرست است که از معنای بیت «تحقیر» دریافت نمی‌شود؛ زیرا در حال توصیف اسفندیار به شجاعت و پهلوانی است.

۳۱۶- هلا زود بشتاب و با من بگوی / کزین پرسش‌م تلخی آمد به روی

+ نکات مهم: هلا: هان، ها (هلا شبه‌جمله است که برای تنبیه و آگاهیدن به کار می‌رود. آمد به روی: آشکار شد و پدید آمد. / کزین پرسش‌م ...: از این سوآلی که کردم (سوآل درباره سرنوشت اسفندیار، تلخ کامی پدید آورد). البته این سخن گشتاسپ دروغ است؛ زیرا چنان که خواهیم دید، وی با آگاهی بر اینکه مرگ اسفندیار در زابلستان خواهد بود، او را به آن دیار می‌فرستد.



مدرسایان شریف

فصل ششم

«خاقانی»

دیباچه خاقانی

نام او «بدیل» است و در زمان حیاتش به «فضل الدین» شهرت داشته و همین لقب هم در اشعارش زیاد آمده است. معاصرینش نیز او را با این لقب یاد کرده‌اند. برخی تذکره‌نویسان نسبش را این‌گونه ضبط کرده‌اند: «فضل‌الله بن ابراهیم بن علی». لقبی که بیشتر در اشعارش آمده «حسان العجم» است و گویا از جانب عمومی خود «کافی الدین عمر بن عثمان» این لقب را یافته است. مادرش عیسوی نسطوری بود که اسلام آورد و همان‌طور که اشاره می‌کند پیشه‌ی او طباطخی بوده است:

هستم ز پی غنای جانور طباطخ نسب ز سوی مادر

خاقانی محبت و علاقه‌ای خاص نسبت به مادر خویش ابراز داشته و خود را به مهر مادر در شروان پایبند دانسته است. در ابتدا «حقیقی» تخلص می‌کرد و پس از آنکه به وسیله‌ی ابوالعلاء گنجوی به دربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه راه یافته، تخلص او خاقانی شده است. سال ولادت خاقانی به تحقیق معلوم نیست، اما در اشعارش در چندین جا از سال (۵۰۰ هجری) سخن رانده و گفته است:

از لفظ من که پانصد هجرت چون من نزاد مانند هزار سال دگر مخبر سخاش

خاقانی تربیت اولیه‌ی خویش را بیشتر مرهون عمومی خویش کافی الدین عمر بن عثمان می‌داند که طبیب و فیلسوف بوده و در ابتدا به علت آنکه نمی‌خواست پیشه‌ی پدر را در پیش گیرد، از او رنجیده‌خاطر شده و نزد عمویش رفته و عربی، طب، نجوم و فلسفه را نزد او آموخته است. در سن ۲۵ سالگی عمومی وفات یافته و خاقانی که مقدمات علوم را نزد او آموخته بود و استعدادی سرشار داشت نزد استادی دیگر رفت. او، نظام‌الدین ابوالعلاء گنجوی، شاعر دربار منوچهر شروانشاه بود و استاد شعرا به شمار می‌رفت. ابوالعلاء گنجوی در تربیت خاقانی همت گماشت و او را به خاقان اکبر منوچهر معرفی کرد و تخلص خاقانی را برای او برگزید و دختر خویش را به او داد. اما به زودی میان استاد و شاگرد کدورت پیش آمد و ابوالعلاء از شاگرد خود رنجیده‌خاطر گشت.

از مهم‌ترین وقایع زندگی خاقانی، مسافرت‌ها، گرفتاری‌ها در زندان و مرگ زن و فرزند و خویشان اوست. نخستین مسافرت خاقانی در فاصله‌ی سال‌های ۵۴۹ و ۵۵۰ اتفاق افتاده و در این سال برحسب اجازه‌ی شروانشاه اخستان، به قصد دیدار خراسان حرکت کرده ولی در ری بیمار شده و دوباره به شروان بازگشته است. در سال (۵۵۰) که شروانشاه سد باقلانی را می‌بسته، او به خدمتش رسیده است. در سال (۵۵۱) از شروانشاه اجازه‌ی سفر حج خواست و در این سفر در عراق به خدمت سلطان محمد سلجوقی رسید و در موصل جمال‌الدین علی اصفهانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرد. در همین سفر منظومه‌ی «تحفة العراقین» را به نظم درآورد. بازگشت او از این سفر در سال (۵۵۲) واقع شد و همان وقت بود که سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و «المتقی بالله خلیفه» عباسی (۵۳۰ - ۵۵۵) به دفاع از آن پرداخت. جمال‌الدین خلیفه را از دانش و فضل خاقانی آگاهی داده و گویا همین خلیفه خاقانی را به شغل دبیری گماشت. سفر دوم او را به حج در سال (۵۶۷) دانسته‌اند و در بازگشت از این سفر خاقانی از دیدن خرابه‌های مدائن متأثر شد و قصیده معروف خود «یوان مدائن» را به این مناسبت سرود.

در سال (۵۸۰) خاقانی باز خیال مسافرت خراسان را در سر داشت و ظاهراً در نظر داشت که در این سفر به خوارزم نزد تکش‌بن‌ایل ارسلان و دبیر وی، بهاء‌الدین محمد، برود و می‌خواست که این سفر را از راه طبرستان پیش گیرد، زیرا در سفر اول در ری بیمار شد و مسافرت به خراسان هرگز انجام نشد و خاقانی تا آخر عمر این آرزو را در دل داشت و چندین قصیده در این باره گفته است:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند

پس از گرفتاری زندان و سایر سختی‌های زندگی و حسدورزی حسودان و بدخواهان و امثال آن، دردناک‌ترین حوادث و سخت‌ترین مصائب زندگی خاقانی، مرگ فرزند و زن و خویشان او بوده است و در دیوانش به این مناسبت اشعار بسیار غم‌انگیز و سوزناک سروده است و در این زمینه؛ یعنی، دلسوزی و شدت احساسات نسبت به افراد خانواده در میان شاعران ایران منحصر به فرد است. پس از بازگشت خاقانی از سفر دوم بزرگ‌ترین مصیبتی که در زندگی او اتفاق افتاد، حادثه‌ی مرگ فرزندش رشیدالدین بود که به سال (۵۷۱) در بیست سالگی درگذشت و پدر را داغدار کرد و در این زمینه چندین قصیده و قطعه‌ی سوزناک سروده و با مؤثرترین بیان، این واقعه را شرح کرده است. یکی از قصاید بسیار سوزناک خاقانی در مرثیه‌ی فرزندش، رشیدالدین، قصیده‌ای است به نام «ترنم المصائب» با این مطلع:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید

به لحاظ مذهبی باید گفت که خاقانی در مذهب بر طریقه اهل تسنن رفته و پیرو شافعیه بوده است. خاقانی در مذهب تعصب دارد و اگرچه در بعضی موارد از خشکی و قشری بودن اجتناب می‌ورزد و روش صوفیان را پیش می‌گیرد و می‌ستاید، ولی با این همه تعصب و خشکی بسیار دارد و در مواردی از اشعارش، باده‌پرستان را انکار می‌کند و تنها راه نجات را آداب و سنن دینی و طریق احکام شرعی می‌داند. خاقانی قصاید شیوایی را در مدت گرفتاری در زندان و شکوه و ناله از بخت و روزگار سرود. پنج قصیده از قصاید خاقانی، حبسیه است که در آن‌ها از رنج و تعب زندان شکایت کرده است. یکی از آن قصاید، قصیده مسیحیت یا ترسائییه است که ممدوح او آندرونیوکوس کمننوس شاهزاده مسیحی بوده و خاقانی ممدوح را واسطه قرار داده و از او خواسته که آزادیش را از شاه شروان بگیرد. مطلع این قصیده چنین است:

«فلک کز روتر است از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب‌آسا»

خاقانی در سال (۵۹۵) هجری در تبریز وفات یافت و در مقبره‌الشعراى سرخاب او را دفن کردند. اکنون این مقبره از بین رفته و اثری از آن برجای نمانده است.

آثار خاقانی

آثار خاقانی عبارتند از: دیوان خاقانی مشتمل بر قصاید، قطعات، غزلیات، رباعیات و ابیات عربی، منظومه تحفة العراقرین حاوی سه هزار و دویست بیت که خاقانی آن را در نخستین سفر حج؛ یعنی، سال (۵۵۱) تألیف کرد. منشآت خاقانی، مکاتبات او با بزرگان که بیانگر مقام فضل و دانش و تبحر خاقانی است و همچنین ختم‌الغرائب از آثاری است که برای خاقانی ذکر کرده‌اند.

ممدوحین خاقانی

ممدوحین خاقانی عبارتند از: خاندان شروانشاهان از اول: خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه که خاقانی، به واسطه ابوالعلاء به دربار او راه یافت و تخلص خویش را از لقب او گرفت. دوم: خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر؛ البته ممدوحان بسیار دیگری نیز داشته است که ذکر همه‌ی آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد.

جایگاه شاعر

در میان شاعران زبان فارسی، خاقانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. سخن وی مملو از اندیشه‌های والا است، همچنین از فلسفه، سیاست، نجوم، عرفان، حکمت، کلام، مسائل پزشکی و طب، اصطلاحات جغرافیایی و تاریخی، امثال و حکم، اجتماعی و معارف دینی و دیگر علوم متداول زمان خود در اشعارش بهره‌ی بسیاری برده است.

به دلیل کاربرد فراوان واژه‌ی صبح در شعر، خاقانی به «شاعر صبح» معروف شده و نیز به دلیل سروده‌هایی که در زمینه‌ی سفر حجاج به مکه، مدینه و مناسک و اعمال آن و راه رسیدن به این اماکن مقدس سروده، شعر او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به طوری که برخی او را «شاعر کعبه» نیز لقب داده‌اند. حبسیه‌ها و سوگ‌نامه‌های او بیانگر دردهایی است که در طول زندگی بر وی رفته و نیز کاربرد فراوان اصطلاحات دینی از جمله مسیحی در شعرش حاکی از آشنایی وی با ادیان مختلف است. وی همانند عرفای بزرگ، صوفی و عارف نیست، ولی فردی متشرع و متعهد به اصول دینی است، اما اصطلاحات تصوف و عرفان را نیز در آثارش زیاد به کار برده است. اشعار خاقانی تقریباً همه صنایع لفظی و آرایش‌های معنوی را دارد، اما آنچه باعث تشخص خاقانی در شعر می‌شود همان تصویرآفرینی و در حقیقت صنایع معنوی او به ویژه تشبیهات و استعارات اوست. قصاید خاقانی چیزی بین سبک خراسانی و سبک عراقی است و بیشتر گرایش به سبک عراقی دارد. هم فخامت لفظی و اشرافیت سبک خراسانی و هم عمق و درون‌گرایی سبک عراقی را دارد.

شاعرانه اندیشیدن علامت و مشخصه‌ی شعر خاقانی است همان‌طور که ویژه‌ی سعدی و حافظ است. خاقانی مانند «ابوالعلاء معری» شاعر بزرگ عرب، در ساختن واژگان و رمزهای واژگانی برای دریافت‌های شاعرانه‌اش بسیار تواناست. به طوری که دیوان خاقانی یکی از مهم‌ترین کتبی است که از نظر واژگان ادبی و ترکیبات شاعرانه می‌تواند مورد استفاده اهل فضل و ادب قرار گیرد. در واقع نکته‌ای در ادب ما نیست که در شعر خاقانی نیامده باشد. از علوم قرآنی و حدیث و لغت گرفته تا نجوم و طب و پزشکی و فلسفه و سایر فنون در شعر او یافت می‌شود.

از مهم‌ترین ویژگی شعر خاقانی که باعث امتیاز او از سایر شاعران قصیده‌سرا شده است، قصاید اوست. قصاید او گرچه سخت مصنوع به نظر می‌رسد، اما در واقع خاقانی فخامت لفظی و معنوی را در خدمت ظرافت و رقت مضمون قرار داده است.

فهم اشعار خاقانی مبتنی بر داشتن مقدمات علمی و آشنا بودن به اصطلاحات نجوم و سایر علوم است. خاقانی علاوه بر قصیده در سایر اقسام شعری مثل قطعه، غزل و رباعی نیز زبردست و توانا بوده و اشعار عربی نیز دارد.

در غزل‌سرایی از سبک غزلیات سنایی تقلید کرده و مولوی نیز به او توجه داشته و نزدیک به روش او غزل سروده است. حافظ هم از چند غزل خاقانی استقبال کرده است.

به‌طور کلی اگر بخواهیم ویژگی‌های مهم سبک زبانی خاقانی را در چند نکته خلاصه کنیم چنین می‌شود: ۱- وفور لغات و اصطلاحات عربی ۲- وفور ترکیبات نو ۳- فقدان برخی از مختصات قدیم در شعر خاقانی و فراموش شدن لغات کهن خراسانی در شعر او ۴- حرکت زبان شعر او به سوی دشواری و تعقید ۵- ورود لغات ترکی ۶- کاربرد ردیف‌های دشوار ۷- کاربرد اصطلاحات شطرنج و قمار ۸- کاربرد فراوان اصطلاحات نجومی ۹- کاربرد فراوان اصطلاحات مذهب مسیحی. اصولاً سخن خاقانی، کلامی دشوار است و این بدان جهت بوده که این گونه اندیشیدن ملکه او بوده است. موسیقی کلام، طنطنه عبارات و ضربه‌های پتک‌وار قوافی و ردیف در شعر خاقانی، پیش و بیش از آنکه خواننده به معنی توجه کند او را مسحور و گیج می‌کند بین کلمات شعر او چون حافظ پیوندهای لفظی و معنوی متعددی است. مهم‌ترین ویژگی موسیقایی معنوی شعر او اشاره به آیات، احادیث و تلمیحات نادر است.



از نظر سبک موسیقی مهم‌ترین عناصر موسیقی شعر او را انواع جناس، طرد و عکس، ردالقایه، اعنات یا لزوم مالایلم، تلمیح، حسن تعلیل، تضاد یا طباق، اغراق و مبالغه و غلو، التفات و تنسیق الصفات تشکیل می‌دهد.

از نظر سبک ادبی باید گفت تشبیه و استعاره فراوان‌ترین صنعت ادبی در شعر اوست. تشبیهات و استعارات تازه که ابداعی باشند و هیچ سابقه‌ای در دیوان شاعران پیش از او نداشته باشد در شعر خاقانی فراوان است که زاده‌ی فکر خود خاقانی و نتیجه‌ی دقت و باریک‌اندیشی او است.

مهم‌ترین ویژگی‌های اشعار خاقانی چنین است: ۱- وصف و اغراق مهم‌ترین خصلت قصاید خاقانی است. ۲- به اوج رسیدن قالب قصیده و ترکیب‌بند در دیوان خاقانی ۳- مطرح شدن انواع شعر عرفانی و شرعی در اشعارش ۴- رواج تجدید مطلع در قصیده توسط خاقانی ۵- توجه فراوان به صنایع بدیعی و ادبی ۶- توجه به اوزان دوری ۷- مشکل بودن شعرش و محتاج بودن آن به شرح و تفسیر ۸- استفاده از تمثیل در ساخت معنوی شعر ۹- استفاده از موازنه ۱۰- استفاده از مواد علمی در تصویرسازی.

اصطلاحات بازی قمار

۱- نرآد طرب به مهره‌بازی از دسوت، بنفش کرده ران را

«قصیده ۱۰، بیت ۱۲»

✦ نکات: نرآد طرب: تشبیه بلیغ / نرآد: نردباز / بنفش کردن ران: کنایه فعلی ایما از پایداری و پشتکار بسیار در بازی، این کنایه از رفتار نردبازان بر آمده است که به هنگام ریختن طاس بر ران خویش می‌کوبند و بر اثر کوبیدن پی‌درپی بر ران، رانشان را کبود می‌کردند (در شرح استعلامی چنین آمده که قمار باز وقتی به هیجان می‌آید، دست بر ران می‌کوبد).

معنی بیت: نردباز شادی و طرب، در شادی و نشاط برانگیختن پایدار است.

۲- شش پنج زنند بر تران نقش یک نقش رسد فرو تران را

«قصیده ۱۰، بیت ۱۹»

✦ نکات: شش پنج زدن: کنایه فعلی از فزونی جستن در بازی و دست بالا را گرفتن؛ زیرا برترین نقش‌های طاس پنج و شش است. / شش و پنج: کنایه از قمار است و کنایه از هر چیز که در معرض تلف باشد / شش پنج بازی: کنایه از مکر و فریب و حيله / شش و پنج زنان: قمار بازان کامل، آزادگان کامل، شخصی که هر چیز دارد، بیازد.

معنی بیت: ماهران در باده‌نوشی هم‌چون نردبازان شش پنج می‌زنند و دست بالا را می‌گیرند و به آسانی دست از کار باز نمی‌دارند. اما نقشی که در این کاروبار به فروتران می‌رسد یک است و هر کس در باده‌نوشی می‌باید به اندازه توان و دسترس و ظرفیت خویش بنوشد.

۳- در این رسدگه خاکی، چه خاک می‌بیزی نه کودکی، نه مقامر، ز خاک چیست ترا؟

«قصیده ۳، بیت ۱۳»

✦ نکات: رسدگه خاکی: استعاره‌ای مصرّحه از گیتی که از خاک ساخته شده است و آدمی در آن همواره در کمین آزمندی‌ها و نیازهای خویش نشسته است. / خاک بیختن: کنایه ایما از کوشیدن بسیار برای بهره‌ای اندک و ناچیز از رنج بی‌گنج؛ این کنایه بدین جهت است که مفلسان خاک کوی را با دست می‌بیختند تا مگر چیزی به دست آورند.

معنی بیت: در مصراع دوم خاقانی از رسم و راه کودکان و قماربازان یاد کرده که در خاک به بازی و برد و باخت می‌پردازند و بدین سان همواره با خاک سر و کار دارند. پرسش بیت از نوع استفهام انکاری، به دلیل تعجب و حیرت.

۴- قضا به بوالعجبی، تا کی ات نماید لعب به هفت مهره زرین و حقّه مینا؟!

✦ نکات: هفت مهره زرین و حقّه مینا: استعاره‌های مصرّحه از هفت اختر و آسمان، شاعر در ساختن این استعاره، به نوعی بازی نظر داشته است که طرفین بازی مهره‌هایی را در حقّه یا جعبه می‌ریختند و بدان برد و باخت می‌کردند. / بوالعجب: تردست و حقّه‌باز.

۵- در قمره زمانه فتادی به دستخون و امال کعبتین که حریفی است بس دغا

«همان، بیت ۱۵»

✦ نکات: قمره: قمارخانه / دستخون: واپسین بازی نرد که در آن بر خون خویش گرو می‌بندند. بازی آخرین نرد است که کسی همه چیز را باخته باشد و دیگر چیزی نداشته باشد گرو بر سر خود یا بر یکی از اعضای خود بسته باشد. عبارت «دست خون» در آغاز به معنی آن دست (مرحله) از بازی بوده که بر سر خون انجام می‌گرفته، اما اندک اندک به «دستخون» دگرگون شده است. / قمره زمانه: تشبیه بلیغ / واملیدن کعبتین: کنایه ایما از تلاش بازیکن برای بردن؛ این کنایه از رفتار نردبازان برآمده است که در هنگامه بازی طاس‌ها را در میان انگشتان می‌مالیدند.

معنی بیت: در قمارخانه زمانه به دستخون افتاده‌ایم و درمانده و بیچاره شده‌ایم؛ پس می‌باید بکوشیم که بازی را نیازیم؛ زیرا حریف بازی که جهان است دغلاکار و نیرنگ‌باز است.

(سراسری ۹۷)

کج مثال: بیت زیر در توصیف کدام مورد است؟

«مهری یکی پیر نزار، آوا برآورده به زار»

چون تندر اندر مرغزار جانی به هر جا ریخته»

(۴) چنگ

(۳) فاخته

(۲) پاییز

(۱) ابر

پاسخ: گزینه «۴» مهری: نوعی چنگ. جان: استعاره از آوا/ معنی بیت: چنگ مانند یک پیر زارونزار آوار بلند کرده اما مانند تندر در دشت صدایش به همه‌جا می‌رسد.

۶- مهره شادی نشست و شش دره برخواست

نقش سه شش بر سه زخم کام برآمد

«قصیده ۵۰، بیت ۹»

✦ نکات: ششدره برخاستن: از شش در خلاص شدن، کنایه از رهایی یافتن از گرفتاری در بازی نرد / ششدر: دارای شش در، در بازی نرد، شش خانه که بر یمین و یسار هر تخته باشد و دوازده خانه می‌شود و هرگاه مهره در میان دری که در منتهای تخته است، بند گردد از شش خانه جانب خود به هیچ خانه رفتن نتواند و رهایی آن بدون رهایی دادن حریف دیگر محال باشد. / سه شش: سه شش خال و نقش در سه طاس نرد؛ زیرا در قدیم نرد را به سه طاس بازی می‌کردند. عدد کعبتین را بدین جهت نهادند که حرکت اکثر سیارات به سه فلک تمام شود. / سه زخم: سه ضربه، سه بار انداختن طاس نرد / نقش سه شش: خال سه شش بر سه طاس نرد، مطابق رسم قدیم بازی سه شش در نرد، سه شش آوردن و به تمامی موفقیت حاصل شدن است. / مهره شادی: تشبیه بلیغ / سه زخم کام: تشبیه بلیغ / شاعر با تشبیه بلیغ دست یافتن به آرزوها را به نقش سه شش آوردن در بازی نرد تشبیه کرده است.

معنی بیت: شادی فرارسید و از گرفتاری‌ها رهایی یافتم و به آرزوها دست یافتم. پس از بارها امتحان کردن سرانجام آرزوها و مرادها به تمامی حاصل شدند.

۷- دستخون است در این قمره خاکی که منم

آه، اگر ششدره‌ی دُورِ قمر بگشایید!

«قصیده ۵۳، بیت ۲۷»

✦ نکات: دستخون: اصطلاح قمار. در بازی نرد، داوی از داوهای نرد، بازی آخرین نرد است که کسی همه چیز را باخته باشد و دیگر چیزی نداشته باشد، گرو بر سر خود یا به یکی از اعضای خود بسته باشد و حریف ششدره کرده او را بر هفده کشیده باشد. / قمره خاکی: قمارخانه روزگار و جهان، قمارخانه دنیا، اضافه‌ی تشبیه‌ی / قمره: قمارخانه / ششدره: دارای شش در، شش خانه، اصطلاح بازی نرد و آن حالتی است که مهره در خانه حریف باشد و با هیچ طاسی راه به بیرون نداشته باشد. / ششدره گشادن: کنایه ایما از کار بسته را روبه‌راه کردن، کار مشکلی را حل کردن / ششدره بر کسی گشادن: کنایه از رهانیدن وی از گرفتاری سخت و توان فرسا / دور قمر: کنایه از پایان جهان / ششدره دور قمر: تشبیه بلیغ / دستخون، ششدره، قمره: مراعات النظیر از اصطلاحات بازی قمار / قمر با قمره: جناس زائد یا جناس افزایشی دارد.

معنی بیت: در قمارخانه روزگار من همه هستی‌ام را باختام و چیزی ندارم برای باختن، وقتش است که مرا از گرفتاری‌ها نجات دهید و دور پایانی روزگار فرابرسد.

۸- مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار

دو یک شمارد اگرچه دو شش زند عذرا

✦ نکات: مقامر: قمارباز؛ مقامر صفتی: (یای نکره) قمارباز معنوی که دنیا و مافیها را در راه حقیقت از دست بدهد. / دو یک و دو شش: از اصطلاحات نرد / «دو یک»: جفت یک / دو شش: جفت شش / عذرا: (در معنی ایهامی اصطلاحی در بازی نرد) مرحله نهایی بازی موفق که یکی مکرر دو شش بیاورد.

معنی بیت: به دنبال آن چنان مقام قمار بازی باش که اگر حریف آشکارا و بی‌تردید زخم دو شش بیاورد، او از کثرت پردلی و اعتمال به خود برای دو شش حریف، بیش از دو یک ارزش قایل نشود (به دنبال مرد آگاهی (پیر و راهنمایی) باش که خود و موفقیت‌های دنیایی را به حساب نمی‌آورد).

۹- همه عاجز ششدر و مهره در کف

به همت مششدر گشایی نیایی

✦ نکات: در اینجا ششدر اجل منظور است. / این بند: بند اجل، ششدر اجل / مهره جان: اضافه تشبیه‌ی.

معنی بیت: مهره جان مرا از ششدر بند اجل برهانید به خاطر اینکه شما نیز از بند اجل خلاصی ندارید. مرا از دست مرگ نجات دهید! زیرا شما نیز روزی خواهید مرد و در این امر، من و شما شریک هستیم.

ایران باستان

۱۰- بلُ هندوی است برهن آتش گرفته سر

چون آب عید، نامه زردشتی از برش

✦ نکات: نای: تشبیه بلیغ در سیاهی به هندو مانند شده است، هندویی که به برهنی و پایه پیشوای دینی رسیده است. / برهن: در سانسکریت به معنی مطلق پیشوایان روحانی، یکی از سه طبقه مردم در آیین برهمنی / نامه زردشتی: کنایه از زند و اوستا / آب عید: کنایه ایما از باده / در آب صنعت استخدام وجود دارد در پیوند با «عید» در معنی باده است در پیوند با «از بر» در معنی یکی از چهار ترکیب که ویژگی آن بنیادین و سرشت‌گون روانی است (نایی، نامه زردشتی را به روانی آب از بر کرده است). / آتش: استعاره مصرّحه از لبان سرخ‌فام نی‌زن است که بر سر نای نهاده شده‌اند. خاقانی به استعاره مصرّحه از آن نواها پرده‌های موسیقی را خواسته است که نی‌زن می‌نوازد، وجه شبه در این استعاره دلایری و زیبایی است، زیرا موبدان زردشتی در خواندن زند به آواز خوش و دلکش شهرت داشته‌اند، به همین جهت بلبل یا هزار دستان زندخوان یا زندباف خوانده شده است. تشبیه از گونه مفصل مرسل است (هم وجه شبه ذکر شده و هم ادات تشبیه).

۱۱- آن همه یک دو سه دَیرِ غم دان

نه سَدیر است و نه غم‌دان چه کنم

✦ نکات: سه دیر و سَدیر: جناس مرکب مفروق / دیر غم: استعاره کنایی، دیری که جایگاه غم است. / سَدیر: کاخی باشکوه است که نعمان‌بن‌منذر برای بهرام گور ساخته بود هنگامی که در حیره به سر می‌برد. / غم‌دان: نام کاخی بوده در صنعای یمن که در بلندی و زیبایی مشهور است. این نام را غم‌دان نیز نوشته‌اند، بنابراین با غم دان جناس مرکب مفروق می‌سازد.

معنی بیت: در این بیت و بیت‌های قبلی، خاقانی به خانه و ملک ناچیز خود در شروان که هیچ‌یک قصر باشکوهی نیست، اشاره می‌کند.

هجو دنیا

۴۳۱- جهان [جیست] از هیچ جایی که در وی دل آشنا هیچ جایی نیبم

«قصیده ۸۳، بیت ۴»

نکات: خاقانی می‌خواهد بگوید که به جهان از هیچ ساخته شده و هستی آن نمادین است. بی‌پایگی جهان اندیشه‌ای است که در جهان‌شناسی کهن به‌ویژه در آیین‌های راز؛ جهان نمود که جهان «جز خدا» ست، جهان سایه‌هاست؛ نیستی هست‌مانند است. آنچه در این جهان دروغین بر آدمی می‌گذرد، همان است که در خواب می‌بیند و می‌آزماید. خفته تا در خواب است، دیده‌ها و آزموده‌های خویش را راستین و بی‌چند و چون می‌داند. تنها زمانی آگاه می‌شود که آن همه پندارهایی بوده که در رؤیا بر وی آشکار شده که به بیداری برسد. جهان مانند جهان خواب است ما خفتگانی هستیم که آنچه در این جهان بر ما می‌گذرد، راستین و واقعی می‌شماریم، تنها زمانی خواهیم دانست که زندگی‌مان در این جهان فریب و پنداری بیش نبوده است و مرگ بیداری است از خوابی که آن را زندگی نامیده‌ایم. پیامبر (ص) گفته است: «الْأَنْسُ نِيَامُ إِذَا مَاتُوا أَنْتَبَهُوا: مردمان خفتگان‌اند آن‌گاه که بمیرند آگاه می‌شوند.» / بر پایه‌ی تکرار «جای» در بیت ردالصدر علی‌العجز دارد.

کج مثال ۸۳: مفهوم این بیت، کسب آزادی را به کدام مورد مشروط می‌داند؟ (دکتری ۹۶)

سر آمال بودی گوی و پای عقل چوگانش

چو در میدان آزادی سواریش آرزو کردی

۲) خردمندانه ترک آرزو کردن

۱) بر هوای نفس چیره گشتن

۴) مردانه قدم در میدان نهادن

۳) بر مرکب استطاعت سوار بودن

پاسخ: گزینه «۲» در مفهوم بیت آمده است که هنگامی که آزادی را طلب کردی، باید گوی آرزوهایت را با چوگان عقلت از خود دور کنی. تأکید این بیت بر فهمیدن تشبیهات و آگاهی داشتن از بازی چوگان و گوی است.

۴۳۲- چه جای راحت و امن است و دهر پر نکبت چه روز باشه و صید است و دشت پر نکبیا؟

«قصیده ۳، بیت ۳۱»

نکات: نکبیا: بادی که از سه طرف وزد و نه از مشرق بود، نه از مغرب و نه از جنوب و نه از شمال، بلکه از یک گوشه از هر چهار گوشه‌های میان این چهار طرف مذکور می‌وزد. باد ناموافق، باد کج / دهر: روزگار / نکبت و نکبیا: جناس شبه‌اشقاق / باشه: پرنده‌ای شکاری / بیت استفهام انکاری دارد. / بیت ارسال المثل دارد؛ مصرع دوم تمثیل برای مفهوم مصرع اول است.

معنی بیت: خاقانی می‌گوید: هنگامی که باد کج و پرشرار می‌وزد و جهان را می‌آشوبد، نمی‌توان به شکار رفت، به همین سان، این زمانه کج و شوم جای امن و آسایش نمی‌تواند بود.

۴۳۳- برخوان این جهان زده انگشت در نمک ناخورده، دست شسته از این بی‌نمک ابا

«قصیده ۵، بیت ۱۴۰»

نکات: انگشت در نمک زدن: دست شستن کنایه فعلی از نوع ایما می‌باشند از به خوردن آغازیدن و دومی به معنی دست از خوراک کشیدن. هر دو کنایه از آداب بر سر سفره نشستن بوده است که مطابق آن به هنگام بر سر سفره نشستن خوردن را با زدن انگشت در نمک و در دهان نهادن آن می‌آغازیدند و بعد از اتمام غذا دست را با آب می‌شستند. / بی‌نمک: کنایه ایما: بی‌مزه و ناخوشایند / خوان: سفره / بی‌نمک ابا: استعاره مصرّحه از جهان و نعمت‌های آن / میان انگشت و دست ایهام تناسب / همچنین خوان با نمک ایهام تناسب دارند.

معنی بیت: پیامبر نشستن بر خوان جهان و توشه برگرفتن از آن را آغاز کرده است، اما هنوز ناخورده، خورش‌های ناگوار و دل‌آزار آن را فرو نهاده است (از نعمت‌های آن که در حکم آش بی‌مزه‌ای است منصرف شد و دست کشید، یعنی هیچ اصالتی برای جهان مادی قائل نشد).

۴۳۴- کیست دنیا؟ زنی است در خانه چیسست در خانه زن غـذّار

«قصیده ۵۷، بیت ۷۴»

نکات: زن در خانه: به کنایه ایما روسپی، زن بدکاره؛ خانه به مجاز عام و خاص در معنی روسپی‌خانه یا به گفته خود خاقانی دارالقمامه / غذار: ستمکار، بی‌وفا. معنی بیت: دنیا مانند زنی بدکاره است که به آن دل می‌بندی ولی او با تو نمی‌ماند.

۴۳۵- سرگشته کرد چرخم چون باذریسه فریاد از این فسونگر زن فعل سبّ چادر

نکات: باذریسه: باذریس: چوبی درگلولی دوک، چرم یا چوبی مدّور که در گلولی دوک کنند، به جهت آنکه ریسمانی که می‌ریسند یک‌جا جمع شود و به عربی فلکه خوانند و بعضی تابی را گویند که زنان به دوک دهند. / مصراع اول تشبیه مفصل مرسل است. / هم ادات و هم وجه‌شبه ذکر شده است. / فسونگر: استعاره مصرّحه از آسمان / دو چرخ: جناس تام / زن فعل: صفت مرکب، زن رفتار / سبّ چادر: با چادر سبّ، کنایه از روزگار و فلک و آسمان و جهان صفت جهان و دنیا و روزگار / سبّ چادر صفت برای فسونگر زن فعل که چرخ و فلک و روزگار باشد.

معنی بیت: روزگار مرا مانند چرخ گردان دوک سرگشته کرد، فریاد از این روزگار مکار که مانند زن رفتار می‌کند.



۴۳۶- این زال سرسپید سیه دل طلاق ده

آنک ببین معاینه فرزند شوهرش!

نکات: زال استعاره مصرّحه از زمین / شوهر: استعاره مصرّحه از آسمان، در باورشناسی کهن آسمان مرد انگاشته می شده است و زمین زن و از پیوند و آمیزش این دو با یکدیگر پدیده‌های گیتی در وجود آمده‌اند. بدین سان فرزند نیز استعاره مصرّحه از کعبه است که خاقانی آن را آسمانی و بهشتی شمرده است. / زال سر سپید سیه دل: تنسیق صفات، آوردن چند صفت برای یک موصوف / بین سپید و سیاه تضاد وجود دارد.

۴۳۷- واحزنا گفته‌ام به شاهد حربا

دی گل‌های حرب‌ه‌ی جفای صفاهان

نکات: شاهد حربا: کنایه ایما از خورشید / حربا: آفتاب‌پرست / در میان حربا و حربه: جناس اشتقاق / خَزْنا و حربا: جناس خط هستند. / شاهد: کنایه ایما از یار و معشوق است. / صفاهان با استعاره‌ی کنایی جنگاوری ستمکار پنداشته شده که خاقانی از آزار وی به خورشید می‌نالد.

۴۳۸- ذر دم سپید مهره‌ی وحدت به گوش دل

خیز از سیاه‌خانه‌ی وحشت به پای جان

نکات: سپید مهره: گونه‌ای کرنا / سپید مهره‌ی وحدت: تشبیه بلیغ / سیاه‌خانه‌ی وحشت: استعاره مصرّحه از گیتی / ذر دم: بدّم، بنواز.

(سراسری ۹۳)

کلمه مثال ۸۴: کدام کلمه می‌تواند جانشین نقطه چین شود؟

«..... عاشق آسا زرد به، همرنگ اهل درد به درد صفا پرورد به تلخ شکر بار آمده»

رخ (۴)

من (۳)

می (۲)

نی (۱)

پاسخ: گزینه «۲» بیت از خاقانی است در تهنیت عید و مدح جلال‌الدین شروانشاه اخستان‌بن منوچهر. از آن‌جا که سایر توصیفات بیت مزبور همگی در وصف می و شراب است، لذا گزینه (۲) بهترین گزینه ممکن است. چنانچه با رجوع به بیت مزبور، صحت کلمه برگزیده مشخص می‌شود. (زرد بودن، همرنگ اهل درد بودن و تلخ بودن همگی از اوصاف می است)

(سراسری ۱۴۰۱)

کلمه مثال ۸۵: در بیت زیر «دل سیاه بودن چراغ» اشاره به چیست؟

«آتشین داری زبان زان دل سیاهی چون چراغ گرد خود گردی از آن تردامنی چون آسیا»

(۲) تیرگی بدنه چراغ

(۱) فتیله چراغ

(۴) خاکستری که از فتیله سوخته حاصل می‌شود.

(۳) سیاهی روغن درون چراغ

پاسخ: گزینه «۳» بیت از قصاید خاقانی، در یکتاپرستی و ستایش حضرت خاتم‌الانبیاء به مطلع زیر است:

جوشن صورت برون کن در صف مردان درآ دل طلب کز دار ملک دل توان شد پادشا

معنای روان بیت چنین است: زبان تند و تیزی مانند چراغ داری، به این دلیل دلت مانند دل چراغ سیاه است، خودت را می‌پرستی و گرد خودت می‌گردی به این دلیل گناهکار هستی. زبان آتشین داشتن: زبان تند و تیز داشتن. زبان آتشین: زبان گرم. تردامن: گناهکار. آسیا: مخفف آسیاب آبی که آب آن را بچرخاند. زبان و دل «مراعات النظیر» دارد، در مصرع اول «تشبیه» وجود دارد که وجه شبه آن سیاهی دل است و سیاهی در چراغ به روغن چراغ که مانند نفت سیاه و تیره است اشاره دارد یعنی از آن برگرفته شده است.

هجو و مدح با هم

۴۳۹- شروان، سراب وحشت، من تشنه وحشی آسا

جز درگه تهمتن، آبشخوری ندارم

۴۴۰- سردار تاجداران هست آفتاب و دریا

نیلوفر که بی او، نیل و فری ندارم

«قصیده‌ی ۷۵ - بیت ۱۷ و ۱۶»

نکات: تهمتن: استعاره مصرّحه از ممدوح خاقانی / ممدوح خاقانی در این دو بیت: «آندرونیکوس کومننوس» بزرگ‌زاده‌ی بیزانسی است که با تشبیه بلیغ و تشبیه جمع به آفتاب و دریا مانند شده است. / سردار تاجداران: کنایه‌ی ایما از همان ممدوح خاقانی است. خاقانی خود را با تشبیه بلیغ به نیلوفر مانند کرده است. نیلوفر با نیل و فر: جناس مرکب مفروق می‌سازد. پیوند نیلوفر با خورشید از آن‌جاست که نیلوفر با خورشید از آب سر بر می‌آورد و به هنگام فرورفتن او سر در آب فرو می‌برد. / در بیت اول مصرع اول نخست شهر شروان را هجو می‌کند. این بیت هجو و مدح را با هم به کار برده است. / وحشت و وحشی: جناس مطرفند. / تهمتن: تلمیح به داستان رستم دارد. / سراب و تشنه با هم تناسب دارند. / آفتاب و دریا و نیلوفر هم صنعت مراعات نظیرند.

خرد و عقل

۱- عقل پاشیدن: (مصدر مرکب)

جان فشانم، عقل پاشم، فیض رانم، دل دهم

طبع عامل کیست تا گردد عمل فرمای من

«ص ۳۲۳ از دیوان»

عقل پاشیدن در اینجا یعنی خرد افشاندن، خرد به کار آوردن.

۲- عقل جهان‌طلب:

عقل جهان‌طلب در آلودگی عقل خداپرست زند در گه صفا «ص ۱۶ از دیوان شاقانی»
عقل جهان‌طلب یعنی خرد خواستار جهان، خرد طالب جهان و مادی.

۳- عقل دزد (صفت مرکب):

و آن می عثل دزد هم نقب زند سرای غم و آن می عثل دزد یعنی رباینده عقل، آنکه عقل را بدزدد. «ص ۱۴۵۶ از دیوان»
لاجرمش صغیر خشک جنگ سرای نو زند

۴- عقل سودایی (ترکیب وصفی):

اشک گرم باد و باد سرد بس عقل سودایی یعنی خرد خیال‌انگیز، خرد خیالی و متمایل به سودا. «ص ۸۲۸ از دیوان شاقانی»
هر دو را با عقل سودایی فرست

۵- عقل کاه (صفت فاعلی مرکب):

ای بلخیک سقط چه فرستی به شهر ما عقل کاه: کاهنده و کم‌کننده خرد. «ص ۹۱۹ از دیوان»
چندین سقاطه هوس‌افزای عقل کاه

۶- عقل کل:

ای سایه حق که عقل کل را عقل کل: مراد عقل اول است. عقل اول از عقول عشره مشائین، علت اولی «ص ۲۶۹ از دیوان»
ز اخلاق تو رایگان ببینم

۷- عقل مملکه‌پرور (ترکیب وصفی):

احکام کسروی نشنیدی که در سحر عقل مملکه‌پرور: خرد پرورنده و اداره‌کننده مملکت. «ص ۷۶ از دیوان»
عدلش ز عقل مملکه‌پرور نکوتر است

۸- خرد پشت:

خرد پشت را سوار خرد خرد پشت: این ترکیب در نسخ خطی آمده و معنی آن واضح نیست. شاید خرد پسین یا به اصطلاح عقلی که از پس می‌آید، معنی دهد. در چاپ سابق «ص ۱۶۸»
بدل جیش ران نخواهد داد

تهران (عبدالرسولی): «خرد پست آمده که آن نیز معنی درست ندارد.»

۹-

تا به پای پیل، کی بر کعبه عقل آمده است

پیل بالا نقد جان بر پیلبان افشانده است

پای پیل: حربه زنگیان، پیاله شراب‌خواری / کعبه عقل: تشبیه بلیغ / پیل بالا: به اندازه بالای پیل، کنایه ایما از بسیار زیاد / پیلبان استعاره مصرّحه از ساقی / پای پیل: ایهام (۱- گونه‌ای پیاله، ۲- نوعی ابزار جنگی، ۳- نام حیوانی) / معنی: ساقی پیلبانی انگاشته شده، باده‌گسار با پیاله، جنگجو با ابزار جنگی یا ابره‌وار نشسته بر پیل آمده است تا کعبه خرد را براندازد و در هم بکوبد. شراب‌نوشان نیز، نقدهای جانشان را فراوان در پای او ریخته‌اند و مقدمش را گرامی داشته‌اند.



مدرسایان شریف

فصل هفتم

«نظامی»

شرح حال نظامی و نکاتی در باب «مخزن الاسرار»

الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، ملقب به جمال الدین و مکتی به ابومحمد و معروف به حکیم نظامی گنجوی، از شاعران بزرگ فارسی‌زبان است. وی در حوالی سال (۵۳۰ هـ.ق) از مادری کردنژاد در گنجه زاده شد و همه عمر خود را در گنجه با زهد و عزلت به سر برد و تنها سفری کوتاه مدت به دعوت سلطان قزل ارسلان به سی فرسنگی گنجه داشت و از این پادشاه عزت و حرمت دید. از میان شاعران مهم زمان خویش با خاقانی ارتباط داشته و در مرگ او رثایی گفته است. از شاهان معاصر وی که با آنها در ارتباط بوده است: فخرالدین بهرام‌شاه، حاکم ارزنگان از دست‌نشانندگان قلعج ارسلان که کتاب «مخزن الاسرار» را به نام او به نظم درآورده، اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان که منظومه «خسرو و شیرین» به او تقدیم شده و طغرل بن ارسلان سلجوقی و قزل ارسلان بن ایلدگز که در همین منظومه از ایشان نام برده، ابوالمظفر اخستان بن منوچهر شروان شاه که «لیلی و مجنون» را به نام او کرده، نصرالدین ابوبکر بن جهان پهلوان، اتابک آذربایجان که «شرف‌نامه» به نام او مصدر است و چند تن دیگر از امرا و اتابکان آن سامان می‌باشد. در تاریخ وفات نظامی همچون تاریخ ولادتش اختلاف نظر است. حاجی خلیفه (۵۹۶)، آذر بیگدلی ۸۷ ۸۴ سال عمر نظامی و فرض این که وی در سال (۵۳۰) ولادت یافته باشد عدد (۶۱۴) برای سال درگذشت او صحیح‌تر می‌باشد. مدفن او در گنجه است.

نظامی از شاعرانی است که بی‌شک باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. او از آن سخن‌گویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست با ایجاد یا تکمیل سبک خاصی توفیق یابد. تنها شاعری که توانست شعر تمثیلی را در زبان فارسی به حد‌اعلای تکامل برساند نظامی است. وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دل‌پسند در هر مورد و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر رابع و ریزه‌کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است. آثاری که از این سخن‌سرای قوی طبع نازک‌اندیشه بازمانده است، عبارتند از:

۱- دیوان قصاید، غزلیات و قطعات او که به روایت دولت‌شاه بالغ بر ۲۰۰۰۰ بیت بوده است و اکنون از آن هم جز مختصری در دست نیست. قصاید و غزلیات بازمانده از آن دیوان بزرگ را مرحوم وحید دستگردی فراهم آورده و به نام «گنجینه گنجوی» منتشر ساخته است.

۲- مثنوی مخزن الاسرار که در حدود ۲۲۶۰ بیت به بحر سریع مسدس مطوی موقوف و بعضی از بیت‌ها در بحر سریع مطوی مکشوف است: مشتمل بر ۲۰ مقاله در اخلاق و مواضع و حکم که در حدود سال ۵۷۰ هـ.ق به اتمام رسیده است.

۳- مثنوی خسرو و شیرین به بحر هزج مسدس مقصور و محذوف در ۶۵۰۰ بیت، که به سال (۵۷۶ هـ.ق) نظمش پایان گرفته و این مثنوی از دلکش‌ترین شاهکارهای عشقی زبان فارسی است.

۴- مثنوی لیلی و مجنون به بحر هزج مسدس اخرم مقبوض مقصور و محذوف و ۴۷۰۰ بیت است، نظم این مثنوی به سال (۵۸۸ هـ.ق) به پایان رسیده است.

۵- مثنوی هفت پیکر که آن را بهرام‌نامه و هفت‌گنبد نیز خوانده‌اند، در ۵۱۳۶ بیت به بحر خفیف مسدس مخبون مقصور و محذوف است. در سرگذشت افسانه‌ای بهرام گور و عشق‌بازی او با هفت دختر از شاهزادگان هفت اقلیم.

۶- مثنوی دیگر اسکندرنامه است در ۱۰۵۰۰ بیت به بحر متقارب مثنم مقصور و محذوف، مشتمل بر دو بخش یکی شرف‌نامه دیگری اقبال‌نامه که در حوالی سال (۶۰۰) به اتمام رسیده است.

درباره مخزن الاسرار

مخزن الاسرار منظومه‌ای حکمی- اخلاقی و تا حدودی عرفانی است که قابل تقسیم بر سه بخش مشخص است: بخش نخست که بیشتر حاوی مقدمات سنتی از قبیل توحید و مناجات، نعت پیامبر اکرم (ص)، مدح ممدوح، بیان اهمیت، مقام این دفتر و امثال این‌هاست؛ دوم بخشی که می‌توان آن را عرفانی خواند، شامل توصیف دل و عوالم آن و بیان چگونگی خلوت و پرورش دل است؛ سوم بیست مقاله که بیشتر موضوعات آن‌ها را امور اخلاقی و دینی تشکیل می‌دهد؛ مقالاتی کاملاً مستقل از یکدیگر که خط فکری ویژه‌ای را دنبال نمی‌کند و هر مقاله مدیل به حکایتی در اثبات مطلب است.



مخزن، ثمره تأملات و مکاشفات و درون‌بینی‌ها و دل‌کاوی‌های نظامی و در تاریخ حکمت ذوقی و شعری ایران دومین نمونه عمده از آن چیزی است که در مورد سلف ارجمندش، حدیقه سنایی، شیوه «تحقیق» یعنی، آمیزه‌ای از حکمت و عرفان و طرح و تبیین دقایق عرفان و اخلاق، بر پایه‌ی تدبر و ژرف‌نگری همراه با استدلال تمثیلی خوانده شده است. مخزن با حدیقه پهلوی می‌زند. به نظر می‌رسد نظامی می‌خواسته است کار سنایی را در حدیقه‌الحقیقه دنبال کند همچنان که عطار در منطق‌الطیر در این مقالات شاعر به توصیف آفرینش عالم، عدالت، انصاف، بی‌وفایی دنیا، صیانت نفس و اجمالاً نکات اخلاقی و فضایل انسانی و نصیحت و اندرز اهتمام کرده و پس از هر مقاله داستانی است. جای‌جای هر مقاله و داستان نکات نغز و مواعظ دلپذیر می‌توان یافت ضمن آنکه فهم ابیات آن آسان‌تر است. اگر برخی نشانه‌های نوراهی و خام‌کاری در آن نمی‌بود، شکفته‌تر از این می‌شد اگر شاعر با فروتنی راستین عارفانه از تنگنای پاره‌ای جزم‌اندیشی‌ها و تعصبات فرقه‌ای فراتر می‌رفت و دماغ و دل را سبک‌تر در بلندای اندیشه‌ی آزاد و روح گشاده به جولان درمی‌آورد. به گمان ما نظامی آن قدر که در عرصه بیان و تخیل نوجو، گرم‌رو و بی‌پرواست، در اندیشه‌های حکمی و عرفانی چنین نیست و شاید بتوان گفت که سلسله‌ی دراز تأثرات و اقتباسات از مخزن، بیشتر از لحاظ شکل و شیوه بیان است، تا محتوای اثر و آراء شاعر.

نظامی روحیه شدید سخت‌گیری دارد و به تناسب آن، لحنی سخت خطابی و آمرانه تقریباً شبیه ناصر خسرو در اندرزهایش دارد. احساس نظامی در توصیفاتش آشکار است تمام تلاش او برای این است که از اسارت حواس تاریکی‌فزای برهد و حریم دل را که تجلی‌گاه ذات احدیت است از وسوسه‌ی اهریمن نفس در امان دارد. پاکیزگی روح کمال‌جویی او در تعبیراتش آشکار است.

در این باب، حق با استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب است که طریقه نظامی را «زهد عبوس» در برابر روح تساهل موجود در «حدیقه» خوانده‌اند. نظامی در هنگام سرایش **مخزن**، جوان و دعوی‌دار است، چنان‌که بارها پیران عصر را به باد طعن می‌گیرد و آنان را نامنصف می‌خواند.

همچنین او در این منظومه به کرات عقل را می‌ستاید و بر آن پای می‌فشارد، و این مطلب خلاف هنجارهای حکمت ذوقی و شعر عارفانه فارسی است. باری، این کتاب را بیشتر باید یک رشته اندرز و تعلیم اخلاقی به شمار آورد و شاید در مجموع بتوان گفت که اغلب، محصول ذهن است تا ثمره دل، هر چند شاعر در پرورش دل و خلوت با درون، داد سخن داده باشد - و جنبه متشرعانه آن آشکارا غلبه دارد. همچنین در سنجشی کلی با **حدیقه** و **مثنوی** و دیگر منظومه‌های مشهور تمثیلی، حکایات در آن کمتر و توضیح بیشتر است.

یکی از نکات برجسته در باب مخزن‌الاسرار تأکید نظامی بر لزوم نوگرایی در بیان و بداعت سخن خود است. او در این مورد حتی از به‌کار بردن تعبیر تند ابایی ندارد. دلیل این گرایش، مخالفت و تقابل او با محافل سنت‌گرا و جوان‌ستیز محیط اوست.

آغاز سخن

۱- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هست کلید در گنج حکیم

✦ **نکات مهم:** حکیم: دانا، خردمند، صاحب حکمت، گنج حکیم: اضافه تخصیصی.

- گنج حکیم اشاره به: «إِنَّ اللَّهَ كَنُوزٌ تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهُ أَلْسُنُ الشُّعْرَاءِ» و شاید مقصود سوره‌ی فاتحه باشد، طبق حدیث «الْفَاتِحَةُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْعَرْشِ»
- گنج حکیم کنایه از گوهرهای معانی درون شاعر است. حکیم از اسماء الهی است و بنابر آیه ۲۱ سوره حجر «همه گنج‌ها از آن خداست.» شاید منظور شاعر آن است که گفتن بسم الله کلید گشایش آن گنج‌هاست. شاعر آیه بسم الله الرحمن الرحیم را در بیت تضمین کرده است. (آرایه تضمین: آوردن آیه، حدیث، جمله یا بیتی از شاعر دیگر در ضمن شعر یا نوشته).

معنی بیت: با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم به تمام گنج‌های گوهر معانی دست می‌یابی.

۲- پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پائندگان

✦ **نکات مهم:** پیش وجود: آن‌که در هستی پیش (قبل) از همه موجودات است، ازلی، سابق در وجود / پیش بقا: آن‌که بقایش بیشتر از دیگران است، ابدی / پائندگان: جاودانان.
۱- تأکید بیت بر ازلی و ابدی بودن خداوند است. ۲- بین دو مصرع، آرایه موازنه برقرار است. ۳- جناس خطی در واژگان «پیش، پیش». ۴- واژه «آیندگان» ایهام دارد، به دو معنی (آنان که می‌آیند، مردمان آتی). ۵- نهاد محذوف در هر دو بیت خداوند است.
معنی بیت: خدای تعالی ازلی و ابدی است و خواهد بود.

۳- سابقه سالار جهان قدم مرسله پیوند گلوئی قلم

✦ **نکات مهم:** سابقه سالار: سالار پیشروان / مرسله: گردن بند / قدم: قدیم / جهان قدم: ازلیت / مرسله پیوند: مرسله پیونددهنده / گلوئی قلم: اضافه‌ی استعاری.

معنی بیت: خداوند سابق بر ازلیت است بر همه‌ی هستی تقدم دارد و گلوئی قلم را با گوهرهای کلمه و کلام زینت کرده است در اهمیت قلم همین بس که: «قلم نخستین چیزی است که آیزد تعالی آفرید چنان‌که پیامبر (ص) گفت: اول ما خلق الله قلم»

۴- پرده گشای فلک پرده دار پردگی پرده شناسان کار

✦ **نکات مهم:** پرده گشای: (صفت فاعلی مرکب مرخم): گشاینده پرده، پرده گشاینده / پرده‌دار: رازدار، راز نگهدار، در این جا پر از اسرار / پردگی: هر چیز پوشیده، مستور / پرده‌شناس: آن‌که از رازهای درون پرده باخبر است، مجازاً عارف.



۱- فلک در هیئت قدیم کره‌ای متحرک به ذات است که در جای خود پیوسته در گردش است. این عنوان مجازاً به منطقه هر فلکی نیز اطلاق می‌شود. افلاک هفت‌گانه (۱- فلک قمر، ۲- فلک عطارد، ۳- فلک زهره، ۴- فلک شمس، ۵- فلک مریخ، ۶- فلک مشتری، ۷- فلک زحل) اینان بر کرات چهارگانه (خاک، آب، هوا و آتش) احاطه دارند؛ افلاک هفت‌گانه را آباء (پدران) و عناصر چهارگانه را امهات (مادران) گویند که از تأثیر آن‌ها موالید سه‌گانه (جماد، نبات و حیوان) پدید می‌آید. فلک ثوابت (فلک هشتم) و فلک الافلاک یا فلک اطلس یا فلک اعظم (فلک نهم) بر افلاک هفت‌گانه احاطه دارند، این مجموع، عالم خوانده می‌شود. ۲- آرایه‌ی اشتقاق در واژگان «پرده‌گشا، پرده‌دار، پردگی و پرده‌شناس» ۳- واج آرایه‌ی حرف «پ». ۴- تکرار واژه «پرده» نیز موجب رونق کلام گردیده است. ۵- نهاد محذوف هر دو مصرع، خداوند است.

معنی بیت: خداوند از همه‌ی رازها آگاه است و خود رازی پوشیده است که حتی عارفان آگاه نیز به حقیقت آن پی نبرده‌اند.

۵- مبدع هر چشمه که جودیش هست / مخترع هر چه وجودیش هست

+ نکات مهم: مبدع: اسم فاعل نوآورنده هر چیزی / مخترع: نوآورنده / در اصطلاح حکما، مخلوقات و افعال خدا هرگاه مسبوق به ماده و مدت باشند چون عنصریات، کائناتند و اگر مسبوق به ماده و مدت نباشند مانند عقول مجرد، مبتدعاتند و اگر مسبوق به ماده باشند دون مدت مانند فلک‌الافلاک، مخترعاتند.

۶- جام سحر در گل شبرنگ ریخت / جرعه آن در دهن سنگ ریخت

+ نکات مهم: شبرنگ: تیره - سیاه / گل شبرنگ: زمین تیره - زمین تاریک، خاک سیاه.

۱- جام سحر اضافه تشبیه‌ی و مراد سرخی افق مشرق پیش از طلوع خورشید است. ریختن جام سحر در گل شبرنگ کنایه از دمیدن خورشید است. ۲- دهن سنگ: اضافه استعاری است. ۳- جرعه جام سحر: مراد پرتو خورشید است. ۴- ریختن جرعه جام سحر در دهن سنگ: پدید آمدن گوهرهایی چون لعل و یاقوت، در دل سنگ‌ها در اثر تابیدن خورشید است (به عقیده قدما). ۵- بین کلمات «گل، سنگ»، «جام، جرعه» آرایه‌ی مراعات النظیر (تناسب) وجود دارد. (مراعات النظیر یا تناسب: به کار بردن چند کلمه در بیت که به نوعی با هم ارتباط دارند یا در یک مقوله قرار می‌گیرند). ۶- آرایه تضاد (طباق) در واژگان «سحر، شب».

معنی بیت: خداوند در سحر، سرخی را به زمین می‌دهد و پرتوی از آن را در معدن سنگ ریخته و لعل و یاقوت به وجود می‌آورد.

۷- لعل طراز کمر آفتاب / حله‌گر خاک و حلی‌بند آب

+ نکات مهم: لعل طراز: لعل طرازنده، آن که چیزی را با لعل زینت دهد / کمر: صلب / کمر آفتاب: منطقه خورشید است و مراد از لعل هم خورشید است که در منطقه جای دارد. / حله‌ی خاک: ریاحین یا گیاهان / حله‌ی جامه‌ی نو / حله‌گر با جامه‌های نو / حلی‌بند: زینت‌دهنده / حلی‌بند: نقوش و دایره‌های امواج.

معنی بیت: خداوند منطقه‌ی آفتاب را نور و روشنایی بخشیده (قدرت ایجاد لعل را در کمر آفتاب نهاده) و خاک را با گلها و سبزه‌ها پوشانیده و از آب بی‌رنگ گل‌های رنگین آفریده است و آب را با نقوش امواج آرایش کرده است.

۸- مهره‌کش رشته‌ی باریک عقل / روشنی دیده‌ی تاریک عقل

+ نکات مهم: رشته عقل: اضافه تشبیه‌ی - فاعل بیت: خداوند.

مهره کشیدن: کنایه از صاف کردن رشته است به‌وسیله مهره یا آنکه از مهره، منظور علوم و حکمت است که به رشته عقل کشیده می‌شوند.

۹- داغ نه ناصیه داران پاک / تاج ده تخت‌نشینان خاک

+ نکات مهم: ناصیه‌داران پاک: عباد و زهاد و اولیای حق‌اند اشاره به «سیماهم فی وجوههم من اثرالسجود» / تخت‌نشینان خاک: کنایه از آدمیان / داغ نه: داغ نهنده، داغ کننده.

معنی بیت: خداوند عابدان را با نشان عبادت که بر پیشانی آنان است داغدار محبت خود کرده است و تاج عزت بر سر آنان نهاده است.

۱۰- شحنة غوغای هراسندگان / چشمه‌ی تدبیر شناسندگان

+ نکات مهم: شحنة: نگهبان / غوغا: هنگامه / هراسنده: ترسنده، زاهد، غوغای هراسندگان: روز قیامت / شناسنده: عارف.

معنی بیت: خداوند در قیامت شحنة هراسندگان از غوغا و امان خائفین یا زاهدان و سرچشمه معرفت عارفان و مدبران امور است.

۱۱- کیست در این دیرگه دیرپای / کو «لمن الملک» زند جز خدای؟

+ نکات مهم: دیرپای: دیرپاینده پایدار / لمن الملک: پادشاهی از کیست اشاره‌ی آیه ۱۶ سوره‌ی ۴۰: «لمن الملک الیوم‌لله واحد القهار» / لمن الملک زند: ادعای پادشاهی کردن / دیرگه: مجازاً دنیا. / بیت آرایه استفهام انکاری دارد.

معنی بیت: در این دنیای پایدار چه کسی جز خداوند می‌تواند ادعای پادشاهی کند.

۱۲- پرورش آموختگان ازل / مشکل این حرف نکرند حل

۱۳- کز ازش علم، چه دریاست این؟ / تا ابدش ملک چه صحراست این؟

+ نکات مهم: پرورش آموختگان ازل: انبیاء و اولیا / حرف: سخن بیت بعد توضیح «این حرف» است / این حرف: «منظور ازلی بودن علم و ابدی بودن پادشاهی خداوند است».

معنی بیت: پیغمبران که پرورش آموختگان ازل هستند مشکلات دریای علم ازلی و صحرای ملک ابدی الهی را حل نکردند تا چه رسد به دیگران.

۱۴- تا کرمش در تَتُّق نور بود خار ز گل، نی ز شکر دور بود

۱۵- چونکه به وجودش کرم آباد شد بند وجود از عدم آزاد شد

+ نکات مهم: تتق: پرده

معنی بیت: تا کرم خداوند در پرده‌ی نور پنهان بود و هنوز انسان را نیافریده بود، خار و گل و نی و شکر با هم فرقی نداشت و خار از زیور گل و نی از شیرینی شکر دور بود و پس از پیدایش کرم وی، خار از گل و نی از شکر بهره‌مند شد و خلقت از نیستی آزاد شد و در وجود آمد.

۱۶- روضه‌ی ترکیب تو را حور ازوست نرگس بینای تو را نور ازوست

+ نکات مهم: روضه‌ی ترکیب: تن، جسم آدم، کالبد روح، نظامی تن زنده را به باغ تشبیه کرده است. شعرا چشم را به نرگس و روی را به گل و موی را به سنبل و زرخ را به سیب و دهان را به پسته و لب را به عَنَاب و قد را به سرو تشبیه کرده‌اند که همه‌ی اینها از ملایمات باغ است نظامی در این جا در حد اعلا‌ی توصیف، بدن را به باغ تشبیه کرده است که شامل همه‌ی اینهاست. حور: جان / روضه‌ی ترکیب: اضافه تشبیه‌ی / نرگس استعاره از چشم.

معنی بیت: باغ وجود تو با جانی ترکیب شده که خداوند به تو بخشیده است و نور چشمان تو را هم خداوند به چشمانت داده است.

۱۷- در هوس این دو سه ویرانه ده کار فلک بود گره در گره

+ نکات مهم: دو سه ویرانه ده: هفت اقلیم / گره بر گره بودن کار فلک طبق این آیه است: «ان السموات و الارض کانتا رتُّقاً ففتقناهما»

معنی بیت: در کار هوس و عشق فلک با معشوق زمین که در آغوش فلک جای دارد گره بسیار بود.

۱۸- تا ننگشاد این گره وهم‌سوز زلف شب ایمن نشد از روی روز

+ نکات مهم: گره وهم‌سوز کنایه از فلک / ایمن شدن زلف شب از روی روز: کنایه از جدا شدن روز از شب است، زلف شب: کنایه از ظلمت / روی روز: کناره از نور.

معنی بیت: مشیت یزدان از گشایش گره صبح، زلف شب را از دست روز رها و روز را ایجاد کرد.

۱۹- چون گهر عقد فلک دانه کرد جعد شب از گرد عدم شانہ کرد

+ نکات مهم: گوهر عقد فلک: ستارگان / دانه کردن: پراکنده کردن / جعد: پیچش مو / گرد عدم: جهان نیستی / جعد شب: اضافه‌ی استعاره‌ی / گرد عدم: اضافه‌ی تشبیه‌ی. / عقد فلک (گردنبند فلک): اضافه استعاره‌ی / جعد شب: اضافه استعاره‌ی / گرد عدم: اضافه تشبیه‌ی.

معنی بیت: وقتی که ستارگان را از هم پراکنده، شب را از عدم بیرون آورد (یعنی شب شد).

(دکتری ۹۹)

کج مثال ۱: مفهوم کدام گزینه با دیگر گزینه‌ها متفاوت است؟

- | | |
|----------------------------------|----------------------------|
| ۱) چون گهر عقد فلک دانه کرد | جعد شب از گرد عدم شانہ کرد |
| ۲) کرد قبا جبه خورشید و ماه | زین دو کله‌وار سپید و سیاه |
| ۳) در هوس این دو سه ویرانه‌ده | کار فلک بود گره در گره |
| ۴) زین دو سه چنبر که بر افلاک زد | هفت گره بر کمر خاک زد |

پاسخ: گزینه «۳» گزینه (۱): گهر عقد ستارگان‌اند؛ یعنی ستارگان را آفرید تا گیسوی شب گوهرنشان گردد و از گرد ظلمات عدم پاک شود.

گزینه (۲): از دو کله‌وار (به اندازه یک کلاه) واحد اندازه‌گیری (دیبا‌ی سفید روز و منسوج سیاه شب قبایی برای خورشید و جبه‌ای برای ماه دوخت.

گزینه (۳): دو سه ویرانه ده: هفت اقلیم / گره بر گره: پیچیده و درهم، یعنی پس از آفریدن هفت اقلیم کار روزگار گره می‌خورد (نظامی در بیت بعد اشاره می‌کند که این گره خوردن با آفرینش روز و شب حل می‌شود).

گزینه (۴): دو سه چنبر اشاره به دوا‌یر فلکی و هفت گره اشاره به هفت اقلیم ربع مسکون است؛ یعنی بعد از آفریدن آسمان‌ها، زمین را آفرید.

در همه ابیات به آفریدن دنیا اشاره دارد: گزینه (۱) آفریدن ستارگان، گزینه (۲) آفریدن روز و شب و گزینه (۴) آفرینش زمین پس از آفریدن آسمان‌ها، اما مفهوم گزینه (۳) متفاوت است.

۲۰- جام سحر در گل شبرنگ ریخت جرعه آن در دهن سنگ ریخت

+ نکات مهم: جام سحر: شعاع خورشید / گل شبرنگ: زمین یا خاک تیره.

معنی بیت: شعاع خورشید را بر خاک و سنگ زمین ریخت و مقداری از آن را در دهان سنگ ریخت تا یاقوت به‌وجود آید.

۲۱- پرده‌نشین کرد سر خواب را کسوت جان داد تن آب را

+ نکات مهم: پرده‌نشین کردن سر خواب؛ کنایه از بستن پلک و پرده‌ی چشم در هنگام خواب و کسوت جان دادن به تن آب: اشاره به آیه: «خلقناکم من ماء دافق» یا «و من الماء کلّ شیء حی» / بیت آرایه تلمیح دارد.

معنی بیت: خواب را در بستن پلک و پرده چشم جای داد و پر رمز و راز آفرید و آب را سبب زندگی بخشی قرار داد.



۲۲- زلف زمین در بر عالم فگند

خال عصی بر رخ آدم فگند

نکات مهم: زلف زمین: سایه زمین است که به شکل مخروطی تا فلک الافلاک می‌رسد و عالم را فرا می‌گیرد و خال عصی اشارت است به آیهی «و عصی آدم رَبُّهُ فَعَوَى». / آرایه تلمیح / خالی عصی: اضافه تشبیهی.
معنی بیت: خدا زمین را آفرید و شب را در آن قرار داد و گناه را در انسان نهاد.

۲۳- پای سخن را که درازست دست

سنگ سرآوردهی او سرشکست

نکات مهم: درازدستی سخن: به مناسبت جهانگردی و فهم اسرار است و سرشکستن کنایه از عجز و ناتوانی در درک است ناتوان و شرمنده کردن هم معنی می‌دهد. / پای سخن: استعاره مکنیه / آرایه واج‌آرایی

معنی بیت: سخن با تمام قدرت و فهم اسرار نتوانست به سرآوردهی عظمت الهی راهی یابد و عجز و ناتوانی از درک عظمت الهی شد.

۲۴- صفر کن این برج ز طوق هلال

باز کن این پرده ز مшти خیال

نکات مهم: صفر: خالی، تهی / برج: هر یک از دوازده حصه‌ی منطقه البروج.

معنی بیت: یعنی طوق هلال را از گردن چرخ باز کن و پرده فلک را بگشا تا اوها و خیالات فلکی نابود شوند.

۲۵- چون قدمت بانگ بر ابلق زند

جز تو که یارد که انالالحق زند

نکات مهم: قدم: گام، پای / ابلق: دو رنگ سپید و سیاه کنایه از شب و روز / بانگ زدن: مجازاً یعنی به سرعت راندن / انالالحق، من خدا هستم.

معنی بیت: پای تو چون بر ابلق شب و روز بانگ بزند قیامت فرا می‌رسد و در آن روز جز تو کسی نمی‌تواند ادعای خدایی کند.

۲۶- روشنی عقل به جان داده‌ای

چاشنی دل به زبان داده‌ای

نکات مهم: روشنی عقل به جان داده‌ای، یعنی وجود جان به عقل روشن گردید (جان به معنی نفس) / چاشنی دل بزبان داده‌ای: دل در این جا به معنی عقل است و آخرین چیزی که از عقل در آن چاشنی و نمونه قرار داده شده گفتار است. / همچنین چاشنی دل: کنایه از سخنان زیبا است.

معنی بیت: جان را به وسیله‌ی عقل روشن کرده‌ای و سخنان زیبا به زبان داده‌ای.

۲۷- دور جنیبت کش فرمان توست

سفت فلک غاشیه گردان توست

نکات مهم: جنیبت: اسب یدک / جنیبت کش: کسی که اسب کتل را می‌کشد، میرآخور / سفت: دوش، کتف / غاشیه: زمین پوش اسب / غاشیه گردان: غاشیه گرداننده، کسی که زمین پوش اسب را به دوش می‌کشد.

معنی بیت: روزگار مطیع توست و فلک بنده و چاکر توست.

۲۸- زیرنشین علمت کائنات

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

نکات مهم: زیرنشین: زیر نشیننده / علم: لوا و پرچم / قائم: بپای، برپای / قائم به ذات: آنکه یا آنچه به خودی خود وجود دارد.

معنی بیت: کائنات زیر لوی تو هستند، وجود ما به تو وابسته است ولی تو به خودی خود وجود داری.

۲۹- ساقی شب دست کش جام توست

مرغ سحر دستخوش نام توست

نکات مهم: ساقی شب: کنایه از صبح / دست کش: دست کشنده، دست دراز کننده کنایه از سائل و گدا / جام: کنایه از خورشید / مرغ سحر: خروس، بلبل هم معنی می‌دهد. / دستخوش: ناتوان و عاجز اینجا به معنی عاشق / بیت آرایه تلمیح دارد.

معنی بیت: ساقی شب که ماه باشد، گدای جام توست و در ساغر وی باده نور از جام خورشید وجود تو گدایی می‌کند، اشاره به «سقی الله و لیلاً» یعنی روشن کند خدا شب را به آب نور ماه.

۳۰- پرده برانداز و برون آی فرد

گر منم آن پرده، به هم درنورد

نکات مهم: پرده برانداز: از پرده کثرت بیرون بیا و وحدت خود را نشان بده / پرده به هم درنورد: صفت فاعلی مرکب مرخم، پرده به هم در نوردنده یعنی خدا.

معنی بیت: از پرده کثرت جهان، بیرون بیا و وحدت را نشان بده، اگر چه من آن پرده باشم قیامت را آشکار کن.

۳۱- نسخ کن این آیت ایام را

مسخ کن این صورت اجرام را

نکات مهم: نسخ کردن: باطل کردن، زایل کردن / آیت: نشانه، علامت / مسخ: دگرگون ساختن.

معنی بیت: قیامت را آشکار کن تا اجرام فلکی صورت دیگر به خود گیرند.

مقالات هفدهم - در پرستش و تجرید

۳۲۴- زین من و من گو که درین قالب است هیچ مگو، جنبش او تا لب است

+ نکات مهم: من و من گو: خودبین، کسی که منم منم می‌کند، کنایه از روح یا جان آدمیت / قالب: کالبد، جسم.

۱- قالب به فتح لام تلفظ می‌شود که از ویژگی‌های سبکی قدیم است (به خصوص در سبک خراسانی، کلمات اغلب با فتحه ادا می‌گردید و تلفظ فتحه بیش از کسره بود). ۲- «من»: آرایه‌ی تکرار.

معنی بیت: این جانی که در جسم توست، تا زمانی در حرکت و جنبش است که از لب تجاوز نکند، چون جان به لب آید و از لب بگذرد، می‌میرد.

۳۲۵- گفت: رُخَم گرچه زبانی‌وش است ایمنم از ریش‌کشان هم خوش است

+ نکات مهم: زبانی‌وش: مثل زبان (صاف و بی‌مو). وحید می‌گوید: زبانی یعنی عمده دوزخ / ریش‌کشان: کشندگان ریش، کسانی که در نزاع ریش طرف را می‌کشند / هم خوش است: این هم برای خودش خوب است (به زبان امروزی).

۱- «وش» پسوند شباهت است، رُخَم زبانی‌وش است: رخ به زبان تشبیه شده است. ۲- ریش‌کشان (صفت جانشین موصوف است) ایهام دارد، به دو معنی (۱- ریش کشیدن ۲- ریش کشندگان).

معنی بیت: گفت: اگرچه صورتم صاف و بی‌مو است، ولی چون از دست ریش‌کشان ایمن و آسوده هستم، این هم برای خودش خوب است.

۳۲۶- خو مبر از خورد به یکبارگی خرده نگهدار به کم‌خوارگی

+ نکات مهم: خو مبر: ترک عادت مکن / خورد: (مصدر مرخم) خوردن / خرده: نکته، مطلب دقیق؛ وحید دستگردی می‌گوید، به معنی زیرکی و هوش است.

۱- به نظر وحید دستگردی، معنی مصرع دوم این گونه است: از کم‌خوارگی، عقل و هوش خود را نگهداری کن. ۲- «خو، خورد»: جناس زائد و مذیل.

۳- «خورد، خرده» = جناس زائد. ۴- «خورد، کم‌خوارگی»: آرایه مراعات نظیر (تناسب). ۵- واج آرایه حرف «خ».

معنی بیت: به یکباره ترک خوردن مکن، نکته‌ای که باید آن را (در ذهن) نگهداری، کم خوردن است (نه هیچ نخوردن؛ یعنی اعتدال را رعایت کن).

۳۲۷- بی‌طرب این خنده‌ی چون شمع چیست؟ بس، که بر این خنده باید گریست

+ نکات مهم: طرب: شادمانی، خوش‌دلی / خنده شمع: کنایه از فروختن شمع و رقصیدن شعله / بس: (به صیغه امر) بس کن.

۱- «بس» ایهام دارد، به دو معنی (بسیار، بس کن). ۲- «خنده، گریه»: تضاد. ۳- نکته: شمع بدون دلیل و طرب می‌خندد (کنایه از رقصیدن و روشن شدن شعله) بنابراین پس از آن می‌گرید (اشاره به قطرات اشک شمع). ۴- سؤال بیت از نوع «تجاهل‌العارف» است.

معنی بیت: چرا هم‌چون شمع، بی‌دلیل و بدون شادمانی می‌خندی. بس کن که بر این خنده بی‌دلیل باید گریست.

۳۲۸- در دل خوش ناله دلسوز هست با شبه شب گهر روز هست

+ نکات مهم: شبه: سنگی سیاه و براق / شبه شب: تاریکی شب، سیاهی شب، شب سیاه چون شبه.

۱- «شبه شب»، «گهر روز» (اضافه تشبیه‌ی) شب را به شبه و روز را به گهر تشبیه کرده است. ۲- «شبه، شب»: جناس زائد یا جناس افزایشی. ۳- «شب، روز»: تضاد.

معنی بیت: آن‌که دل شادی دارد و خوشحال است در دلش غم و غصه هم دارد. چنان‌که شبه سیاه شب، گهر سپید روز را (که خورشید است) در بردارد. (اجتماع خوش‌دلی و غم با هم محال نیست).

۳۲۹- مرده مردار نئی چون زغن زاغ شو و پای به خون در مزن

+ نکات مهم: مرده: مجازاً به معنی عاشق، دوستدار / زغن: غلیواژ، گوشت رُبا (نوعی باز شکاری) / نئی: نیستی.

۱- آرایه‌ی مراعات‌النظیر بین کلمات «زغن، زاغ و مردار»، ۲- بیت آرایه تشبیه دارد. ۳- آرایه‌ی اشتقاق بین کلمات «مرده و مردار».

معنی بیت: اگر مانند زغن عاشق مردار دنیا نیستی، چون زاغ باش و پنجه به خون ضعیفان فرو میر (زاغ چون پایش سیاه است خون آلود نیست).

۳۳۰- ره‌روی از جمله پیران کار می‌شد و با پیر مریدی هزار

+ نکات مهم: ره‌رو: راه‌رونده، سالک راه حق، عارف، رونده راه حق / پیر: مرشد و راهنمای اهل طریق، شیخ صوفیان / می‌شد: می‌رفت / مرید: صوفی آن‌که به پیر ارادت ورزد و پیرو او باشد.

۱- «هزار» در مصرع دوم کنایه از کثرت است (یعنی مریدان بسیار). ۲- آرایه‌ی تناسب در واژگان «پیر، ره‌رو و مرید».

معنی بیت: پیری سالک از شمار پیران جهان دیده با هزار مرید خویش به راهی می‌رفت.



کلمه مثال ۳۵: کدام گزینه مفهوم این بیت را دربردارد؟

(سراسری ۹۱)

«هر کمری کان به رضا بسته شد»

از کمر خدمت تن رسته شد»

(۱) رهایی در خشنودی است.

(۲) خشنودی در خدمت به خلق است.

(۳) ترک خدمت نشان ناراضی است

(۴) رهایی و خشنودی عامل رستگاری است.

پاسخ: گزینه «۱» بیت می‌گوید: هر کمری که برای رضا و خشنودی خداوند و رضایت به مال اندک خویش بسته شود از خدمت کردن برای خواهش‌های نفسانی و مال دنیا آسوه می‌شود. بنابراین خشنودی سبب رهایی انسان از خدمت تن می‌شود و این مفهوم فقط در گزینه (۱) آمده است.

۳۳۱- کوه به آهستگی آمد، به جای از سر آن است چنین دیر پای

+ نکات مهم: آهستگی: کندی در حرکت، نقطه مقابل شتابکاری، هم‌چنین به معنی وقار و سنگینی / از سر آن است: به سبب آن است / دیرپای: ماندگار، همیشگی، استوار. / بیت آرایه‌ی «حسن تعلیل» دارد.

معنی بیت: کوه آرام آرام درست شد به همین دلیل است که این چنین ماندگار و استوار، با عظمت و با صلابت است.

۳۳۲- پرده‌دری پیشه‌دوران بود بارکشی کار صبوران بود

+ نکات مهم: پرده‌دری: رسوا کردن، بی‌آبرو کردن / دوران: کسانی که از درگاه خداوند دورند، نقطه مقابل نزدیکان، مقربان / بارکشی: تحمل رنج و سختی / صبوران: انسان‌های صبور / پیشه: کار، روش.

۱- واژه «دوران» ایهام دارد، به دو معنی (۱- روزگار ۲- کسانی که دور هستند). ۲- واج آرایه حرف «ر».

معنی بیت: پرده‌دری و خلاف امانت شیوه کسانی است که از حقیقت دورند، ولی بار امانت کشیدن، پیشه صبوران نزدیک به حق است.

۳۳۳- زهد که در زرکش سلطان بود قصه زنبیل و سلیمان بود

+ نکات مهم: زرکش: زرکشیده، پارچه‌ای که تارهای زر در آن به کار برده باشند، زربفت.

۱- به داستان زنبیل‌بافی حضرت سلیمان تلمیح دارد. ۲- «زهد» مجاز از زاهد.

معنی بیت: زهد در مقربان و زربفت‌پوشان سلطانی بسیار خوب است (می‌توان زاهد بود و جامه‌ای زربافت هم بر تن داشت) چنان‌که سلیمان (پادشاه پیامبر بنی اسرائیل) با آن همه حشمت و جاه از بافتن زنبیل امرار معاش کرد.

۳۳۴- شمع که هر شب به زرافشانی است زیر قبا زاهد پنهانی است

+ نکات مهم: زرافشانی شمع: کنایه از تابش انوار طلایی شمع است، شعله و نور شمع / زاهد پنهانی: زاهدی که کسی او را نمی‌شناسد.

۱- زرافشانی شمع و زاهد بودن آن: آرایه‌ی تشخیص (زر استعاره از نور شمع). ۲- واژگان «زر، زیر» جناس زاید، یا جناس افزایشی. ۳- در مصرع دوم، فتیله شمع را به قبای زیر تشبیه کرده است.

معنی بیت: شمع اگرچه به ظاهر قبایی زربافت و زرافشان چون نور بر تن دارد، در زیر آن قبا پلاس زاهدانه پوشیده است (که مقصود فتیله پنبه‌ای آن است).

کلمه مثال ۳۶: مفهوم کدام بیت متفاوت است؟

دیده بدو تر شد و او تر نشد

(۱) تا خط زهد تو مزور نشد

قصه زنبیل و سلیمان بود

(۲) زهد که در زرکش سلطان بود

زیر قبا زاهد پنهانی است

(۳) شمع که هر شب به زرافشانی است

زیر نشین علم زرکش است

(۴) زهد نظامی که طرازی خوش است

پاسخ: گزینه «۱» هر سه گزینه (۲) و (۳) و (۴) به این نکته اشاره دارند که می‌توان زاهد بود و در عین حال صاحب زر نیز بود.

مقاله هجدهم - در نکوهش دورویان

۳۳۵- هر نفسی کان غرض‌آمیز شد دوستی‌ای دشمنی‌انگیز شد

+ نکات مهم: هر نفسی: مجازاً هر سخنی (آیتی): صحبت و دوستی (زنجانی) / غرض‌آمیز: آمیخته با غرض / نفس: دم.

۱- در مصرع دوم «پارادوکس» وجود دارد. ۲- واژگان «دوستی، دشمنی»: مطابقه (تضاد). ۳- زنجانی گوید: «غرض» این‌جا به معنی مقصود است. معنی: هر دوستی که به سبب مقصودی باشد از آن دوستی، دشمنی تولد کند. چه خوب گفته مولوی:

غرض‌ها تیره دارد دوستی را غرض‌ها را چرا از دل نرانیم؟

معنی بیت: هر سخنی که از روی غرض باشد (مانند سخن این لاف‌زنان در دوستی) در عین دوستی سبب دشمنی است.

- ۳۳۶- با تو عنان‌بسته‌ی صورت شوند / وقت ضرورت به ضرورت شوند
- + نکات مهم: عنان‌بسته: هم‌عنان، قرین، همراه / صورت: ظاهر / ضرورت: نیاز، حاجت / به ضرورت: به ناچار / شوند: می‌روند / عنان بسته صورت شدن: به ظاهر هم‌عنان و موافق بودن. / جناس تام بین دو واژه «ضرورت» و دو واژه «شوند» (شوند در مصرع اول فعل ربطی و در مصرع دوم فعل تام است به معنی رفتن).
معنی بیت: در ظاهر با تو همراه هستند، اما در زمان ضرورت و نیاز به ناچار از تو دور می‌شوند.
- ۳۳۷- تان‌شناسی گهر یار خویش / یاهو مکن گوهر اسرار خویش
- + نکات مهم: گهر: مخفف گوهر: اصل و حقیقت، ذات / یاهو کردن: ضایع کردن، از دست دادن، گم کردن / گوهر: مروارید درشت، سنگ قیمتی.
۱- «گهر، گوهر» = جناس زاید (به اعتبار اختلاف معانی) یا جناس افزایشی. ۲- «گوهر اسرار»: (اضافه تشبیهی مقلوب) اسرار مانند گوهر. ۳- تأکید بیت بر رازداری است.
معنی بیت: تا زمانی که اصل و حقیقت ذات دوستت را درنیافته‌ای رازهای ارزشمند خویش را ضایع نکن (و آنان را نزد او فاش مساز).
- ۳۳۸- پیش تو از نور، موافق‌ترند / وز پست از سایه، منافق‌ترند
- + نکات مهم: منافق: دورو، سایه دورو است / وز پست: پشت سرت / پیش تو: مقابل تو، در حضور تو.
۱- واژگان «نور و سایه» و «پیش و پس»، «موافق و منافق»، تضاد (مطابقه). ۲- بین دو مصرع آرایه‌ی مقابله وجود دارد (مقابله: نوعی از صنعت مطابقه و تضاد است به این قرار که همه یا اکثر کلمات دو قرینه نظم یا نثر را ضد یکدیگر بیاورند). ۳- «منافق و موافق»: جناس مضارع و لاحق.
معنی بیت: وقتی پیش تو هستند مثل نور که چیزی را پنهان نمی‌دارد هستند و پشت سرت در تیرگی‌های خود چیزهایی را از تو پنهان می‌دارند (وحید دستگیری می‌گوید: موافقت نور به سبب پیدایش باطن و نفاق سایه از راه نمان داشتن باطن است).
۳۳۹- چون به وثوق از دگران گوی برد / شاه، خزینه به درونش سپرد
- + نکات مهم: وثوق: اعتماد، اطمینان / خزینه: خزانه، گنجینه شاهی؛ در این جا استعاره از اسرار.
۱- از دگران گوی برد: کنایه از بر دیگران پیروز شد، بر دیگران سبقت گرفت. ۲- بین دو مصرع موازنه برقرار است. ۳- بین واژگان «شاه و خزینه» ایهام تناسب است، به اعتبار خزانه شاهی و پادشاه.
معنی بیت: چون بیش از دیگران مورد اعتماد و اطمینان شاه قرار گرفت؛ شاه اسرار خود را با او در میان گذاشت.
- ۳۴۰- ور بکنم راز شهان آشکار / بخت خورد بر سر من زینهار
- + نکات مهم: زینهار: امانت / زینهار خوار: خیانت کننده در امانت. / مصرع دوم تعقید لفظی و اندکی تعقید معنوی دارد.
معنی بیت: اگر راز پادشاهان را آشکار کنم، بخت من زینهار خوار سر من خواهد شد و پیمانی را که در نگهداری او بسته‌ام، خواهد گسست و سر من بر باد خواهد رفت.
- کج مثال ۳۷: کدام گزینه از مفهوم این بیت دریافت می‌شود؟
(سراسری ۹۲)
- «دوستی هر که ترا روشن است» / چون دلت انکار کند دشمن است»
- (۱) دل خطا نمی‌کند. (۲) دوستی به دل است نه به زبان (۳) دوست از دشمن متمایز نیست. (۴) دوست دشمن دشمن شمار
- ✓ پاسخ: گزینه «۱» «هرکس که دوستی‌اش با تو برایت روشن است، وقتی دلت گواهی بد بدهد، او حتماً دشمن توست.»
تأکید بیت بر این است که به سخن دلت توجه کن.
گزینه‌ی دو به روابط دوستانه اشاره می‌کند که باید محبت از دل باشد نه از زبان.
گزینه‌های دیگر نیز نامرتبط است.
-
- ۳۴۱- آنچه ببینند غیوران به شب / باز نگویند به روز، ای عجب
- + نکات مهم: غیوران: مردم باغیرت، (سالکان در این جا) / غیوران شب: شب‌بیداران، شب‌خیزان.
۱- «روز و شب»: مطابقه (طباق، تضاد). ۲- غیوران: در این جا کنایه از عارفان و سالکان که در دل شب با خدا راز و نیاز می‌کنند و شب زنده‌داران که مجاز به افشای اسرار حق نیستند. «مولانا» گوید:
هر که را اسرار کار آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند
۳- تلمیح دارد به: «کلام اللیل یمخوه النهار»
معنی بیت: شب‌خیزان آنچه از اسرار الهی را که شب درک می‌کنند، در روز به نامحرمان بازگو نمی‌کنند.
- ۳۴۲- اینت فصاحت که زبان بستگی است / اینت شتابی که در آهستگی است
- + نکات مهم: اینت: این تو را / زبان بستگی: خاموشی، سکوت / فصاحت: شیوایی سخن، سخن رسا.
۱- تأکید بیت بر «خاموشی و درنگ» است. ۲- در هر دو مصرع «پارادوکس» مشهود است. ۳- آرایه‌ی تضاد در واژگان «فصاحت و زبان بستگی» و «شتاب و آهستگی» ۴- آرایه تکرار در واژه «اینت».
معنی بیت: خاموشی بهترین فصاحت و آهستگی بهترین شتاب است.



کلمه مثال ۳۸: مفهوم این بیت کدام گزینه را می‌ستاید؟

(سراسری ۹۴)

«اینست فصاحت که زبان بستگی است» اینست شتابی که در آهستگی است»

(۱) شتاب در کار خیر (۲) گشاده‌زبانی (۳) سکوت و درنگ (۴) به نرمی سخن راندن

پاسخ: گزینه «۳» بیت از مخزن الاسرار نظامی است. زبان بستگی در معنای خاموشی، عدم نطق و عدم تکلم است و بنابراین شاعر در مقام وعظ و نصیحت می‌گوید شگفتا که سکوت و زبان بستگی برای تو عین فصاحت و شیوایی سخن و سخنوری است و آهستگی و درنگ برای تو عین شتاب است.

۳۴۳- سر طلبی تیغ زبانی مکن روز نه‌ای، راز فشانی مکن

نکات مهم: سر طلبی: اگر سرت را می‌خواهی / تیغ زبانی کردن: به فصاحت سخن گفتن، بی‌پرده‌مطلبی بیان کردن / راز فشانی: پراکندن و افشا کردن راز، برملا و آشکار کردن راز. ۱- «روز، راز»: جناس مضارع و لاحق. ۲- «روز» مشابه است برای ضمیر محذوف «تو» که مشابه بوده است.

معنی بیت: اگر سرت را می‌خواهی بی‌پرده سخن مگو (با احتیاط سخن بگو) تو مثل روز روشن نیستی پس رازها را افشا مکن (اصطلاح، شب رازدار و روز رازگشاست).

۳۴۴- شد به بر پیر جوانی چو باد گفت ملک بر تو جنایت نهاد

نکات مهم: بر تو جنایت نهاد: تو را به گناه متهم کرد.

۳۴۵- هر نفس این پرده‌ی چابک رقیب بازیزی از پرده برآرد غریب

نکات مهم: پرده: استعاره از آسمان / چابک رقیب: شعبده‌باز / غریب: شگفت‌انگیز.

معنی بیت: هر لحظه این آسمان شعبده‌باز بازی‌های شگفت‌انگیزی نشان می‌دهد.

۳۴۶- سنگ شنیدم که چو گردد کهن لعل شود مختلف است این سخن

نکات مهم: معتقد بودند که در دل بعضی از سنگ‌ها بر اثر تابش خورشید، لعل به‌وجود می‌آید.

معنی بیت: شنیدم که سنگ وقتی کهنه می‌شود، لعل می‌شود. این خبر درباره‌ی بدخواهان من صادق نیست بلکه آنها هر قدر پیرتر می‌شوند، بدتر می‌شوند.

۳۴۷- یاسمنی چند که بیدی کنند دعوی هندو به سپیدی کنند

نکات مهم: بیدی کردن: ادعا کردن، اظهار وجود کردن.

۳۴۸- نخل چو بر پایه‌ی بالا رسد دست چنان کش که به خرما رسد

نکات مهم: دست کشیدن: تربیت کردن، بارور کردن، دست بالا بردن.

۳۴۹- می‌کشدت دیو نه افکنده‌ای دست مده مرده نه‌ای زنده‌ای

نکات مهم: دیو: شیطان / دست دادن: تسلیم شدن، بیعت کردن / افکنده: خوار.

مقاله نوزدهم - در استقبال آخرت

۳۵۰- با تو دنیا طلب دین‌گذار بانگ برآورده رقیبان بار

نکات مهم: دین‌گذار: رهاکننده دین، تارک دین / رقیبان: نگهبانان / رقیبان بار: کنایه از پاسبانان بارگاه دین و پیغمبران / بار: مجلس و محفل / دنیا طلب: دنیا طلبنده، خواستار دنیا. ۱- واج آرای حرف «ب». ۲- «تو» (به کسر واو) موصوف است برای «دنیا طلب».

معنی بیت: ای دنیا طلب تارک دین، نگهبانان محفل الهی و پیغمبران تو را ندا می‌دهند.

۳۵۱- چند غرور ای دغل خاکدان؟ چند منی ای دو سه من استخوان؟

نکات مهم: دغل: زر ناسره / دغل خاکدان: کالبد و جسم انسان / منی: تکبر / چند: چقدر، تا چه اندازه / چند منی «ابهام» دارد.

۳۵۲- روز به یک قرصه چو خرسند گشت روشنی چشم خردمند گشت

نکات مهم: قرصه: نان گرد، کنایه از خورشید / تأکید بیت بر قناعت است.

۳۵۳- یار مساعد به گه ناخوشی دام‌کشی کرد نه دامن‌کشی

نکات مهم: یار مساعد: اشاره به داستان کبوتر مطوقه و یارانش و به‌دام افتادن آنان دارد. در کلیله و دمنه آمده که به فرمان کبوتر مطوقه یاران گردن نهادند و با هم متحد شدند و دام را از جا بلند کردند و به نزد موش بردند، موش بندها را برید و آن‌ها را نجات داد. دام‌کشی: جمع کردن دام / دامن‌کشی: غرور و تکبر / مساعد: یاری‌دهنده، موافق.

۱- «دام‌کشی و دامن‌کشی» جناس زاید (جناس افزایشی) ۲- «مساعد و خوشی» تضاد (طباق)

معنی بیت: دوست واقعی انسان را از دام بلاها نجات می‌دهد نه آن که با غرور و تکبر از کنار انسان بگذرد.

- ۳۵۴- غارتیبانی که ره دل زنند / راه به نزدیکی منزل زنند
- + نکات مهم: غارتی: غارتگر، راهزن، دزد / ره دل زنند: ایمان را از دل می‌برند / منزل: جای فرود آمدن کاروان. در این جا کنایه از پایان حیاط و منزل مرگ.
- ۱- تأکید بیت بر این است که در پیری خطر بیشتر است. ۲- تلمیح به «اکثر ما یسلب الایمان عند النزع» بیشتر آنچه ایمان را سلب می‌کند، نزدیک مرگ روی می‌دهد.
- معنی بیت: غارتگران دل در آن زمان که آدمی نزدیک است، به منزل برسند (یعنی در لحظات پایان حیات) ایمان را از دل او می‌ربایند.
- ۳۵۵- باعدوی خرد، مشو خردکین / خرد شوی گر نشوی خردبین
- + نکات مهم: عدو: دشمن / خردکین: اندک دشمن / خرد شدن: شکسته و مغلوب شدن / خردبین: ریزبین، نکته‌سنج، دقیق‌بین.
- ۱- آرایه‌ی تکرار در واژه «خرد» ملیح است و موجب رونق کلام گردیده است. ۲- جناس تام در واژه «خرد، خرد». ۳- واج آرایه‌ی نیز در بیت مشهود است.
- معنی بیت: دشمن کوچک را دست‌کم مگیر، اگر دقیق و نکته‌سنج نباشی، نابود می‌شوی.
- ۳۵۶- پای در این صومعه نهادانی است / چون بنهی و استده دادنی است
- + نکات مهم: صومعه: عبادتگاه مسیحیان و مجازاً مسلمانان - در این جا کنایه از دنیا است / استده: آنچه گرفته شده / بنهی: قدم بنهی، قدم گذاشتن / دادنی: پس گرفتن (در این جا).
- ۱- کنایه بیت بر عاریتی بودن دنیا و اسباب آن است. ۲- «نهادانی، بنهی»: آرایه اشتقاق. ۳- «نهادانی و دادنی» صفت لیاقت هستند.
- معنی بیت: این دنیا جایی دلپذیر نیست که در آن پای بنهی و چون بدین دنیا قدم گذاشتی، هرچه گرفته‌ای باید پس بدهی.
- ۳۵۷- شرع تو را خواند سماعش بکن / طبع تو را نیست وداعش بکن
- + نکات مهم: خواند: دعوت کرد، ندا داد / سماعش بکن: سخنش را بشنو / طبع: طبیعت / تو را نیست: از آن تو نیست.
- ۱- «ایهام» در واژه «سماع» به دو معنی (۱- شادی و پای‌کوبی ۲- شنیدن). ۲- بین دو مصرع، آرایه‌ی «موازنه» برقرار است. ۳- تأکید بیت بر اجابت دعوت دین و ترک نفسانیات است. ۴- آرایه‌ی «تشخیص» در عبارت «شرع تو را خواند».
- معنی بیت: دین تو را دعوت کرد، سخنش را بشنو و از طبیعت جسم که تو را بدرود خواهد زد، فرار کن.
- ۳۵۸- رجم کن این لعبت شنگرف را / در قلم نسخ، کیش این حرف را
- + نکات مهم: رجم کردن: سنگسار کردن / لعبت: بازیچه، عروسک / شنگرف: رنگی سرخ است که از سرب، جیوه و گوگرد سازند. / نسخ: باطل کردن / قلم نسخ: قلم بطلان / حرف: کنایه از سخن درباره دنیا / در قلم نسخ کشیدن: باطل کردن، خط باطل زدن.
- ۱- «لعبت شنگرف» (عروسک سرخ‌رنگ) کنایه از خورشید است که خود نیز در نهایت مجاز از دنیا است، به علاقه جزء به کل؛ یعنی دنیا را رجم کن و از آن دوری‌گزین.
- معنی بیت: خورشید را سنگسار کن و بر سخن گفتن از دنیا خط بطلان بکش.
- ۳۵۹- طبع خلیفه قدری گرم گشت / باز پذیرنده آرم گشت
- + نکات مهم: گرم شدن طبع: کنایه از آشفته و خشمگین شدن (در زبان امروزی گر گرفتن - آتشی شدن) / باز: بار دیگر / آرم: شرم و حیا، انصاف.
- معنی بیت: خلیفه ابتدا کمی خشمگین شد، ولی بار دیگر به انصاف در حق او قضاوت کرد.
- ۳۶۰- کار چو بی‌رونقی از نور برد / قصه به دستوری دستور برد
- + نکات مهم: قصه: عرض حال / دستوری: فرمان / دستور: وزیر. / جناس زاید در واژگان «دستوری، دستور».
- معنی بیت: یک حلاق بی‌رونق، چون نور وجود خلیفه را از کار انداخت (یعنی تکرار آن سبب رنجش هارون شد). خلیفه، عرض حال به وزیر برد تا او چه چاره‌ای بیندیشد (نویسنده این معنی را چندان نمی‌پسندد لیکن دستگردی و آیتی که معمولاً مرجع طراحان سؤال می‌باشند معنی را بدین صورت آورده‌اند).
- ۳۶۱- با تو عنان بسته‌ی صورت شوند / وقت ضرورت به ضرورت شوند
- + نکات مهم: عنان بسته‌ی صورت شدن: به ظاهر هم‌عنان و موافق بودن. وقت ضرورت: هنگام نیاز / به ضرورت: به ناچار
- معنی بیت: به ظاهر با تو هم‌عنان و موافق هستند اما در هنگام نیاز، به ناچار می‌روند و با تو همراهی نمی‌کنند.
- ۳۶۲- آدمیم رفع ملک می‌کنم / دعوی از آن سوی فلک می‌کنم
- + نکات مهم: رفع ملک کردن: بر ملک برتری جستن.
- معنی بیت: آدمی هستم ولی از فرشتگان برتری می‌جویم و از آسمان‌ها فراتر می‌روم.
- ۳۶۳- گر بچخند گردن گرا بزن / ورنه قدمگان نخستین بگرد
- + نکات مهم: چخیدن: ستیزه کردن / گرا: سرتراش، سلمانی
- معنی بیت: اگر آرایشگر دوباره ستیزه کرد، گردنش را بزن و یا محل ایستادن او را بکن و جستجو کن